



دانشگاه سوره

دانشکده فرهنگ و ارتباطات

عنوان درس:

نظریه های جامعه شناسی

مدرس:

مجتبی عباسی قادی



به نام خالق اندیشه

**- نظریه:**

نظریه مجموع قانون هایی است که بر مبنای قواعد منطقی با یکدیگر در ارتباط بوده و مبین بخشی از واقعیت می باشد.

- جامعه شناسی:

جامعه شناسی یکی از رشته های علوم اجتماعی است که پدیده های اجتماعی را با روش خاص علمی مورد مطالعه و بررسی قرار می دهد.

- نظریه های جامعه شناسی:

به مجموعه ای از مفاهیم و گزاره ها و قوانین علمی اطلاق می شود که در جهت (۱) توصیف (۲) تبیین و (۳) پیش بینی پدیده های اجتماعی استفاده می شوند.

- پدیده ها و یا واقعیت های اجتماعی:

واقعیت های اجتماعی و یا پدیده های اجتماعی شیوه عمل اجتماعی محسوب می شوند. به بیان دیگر؛ پدیده های اجتماعی شیوه اندیشیدن، احساس کردن و عمل کردن را به افراد یک جامعه القاء کرده و آنان را تحت نظارت خود قرار می دهد. به عنوان نمونه هنجارها و ارزش های اجتماعی در زمره واقعیات و یا پدیده های اجتماعی اطلاق می گردند و به ما می آموزند که چگونه در یک جامعه عمل کنیم. دورکیم سه ویژگی را برای پدیده های اجتماعی در نظر می گیرد که عبارتند از: ۱- جنبه بیرونی و خارجی داشتن آنها (یعنی جدای از هرگونه تصوراتمان در بیرون از ما وجود دارند و همچون اعیان خارجی در مقابلمان هستند و لذا می توان همچون شی آنها را مورد بررسی قرار داد)، ۲- عمومی هستند؛ یعنی بین افراد یک جامعه مشترک می باشند و همگی افراد جامعه متأثر از آنان می باشند و ۳- جنبه جبری و الزام آور دارند؛



یعنی افراد را به انجام دادن کاری (همچون رعایت قوانین و مقررات) و یا انجام ندادن فعلی (همچون جرم) ملزم می کنند.

(۱) توصیف:

توصیف به معنای بسط فضای مفهومی یک پدیده اجتماعی می باشد تا علاوه بر تعریف آن، سازه های مفهومی آن مشخص گردند. توصیف کردن به چستی یک پدیده اجتماعی راجع است. به عنوان نمونه در توصیف کنش اجتماعی از دید ماکس وبر چنین می گوئیم که: کنش^۱ به آن نوع رفتار انسانی اطلاق می شود که دارای معانی ذهنی خاص (یعنی رفتاری که شخص معنای ذهنی را برای آن در ذهنش متصور می شود) می باشد و کنش زمانی وجه اجتماعی به خود می گیرد که فرد، رفتار دیگران را نیز در معانی ذهنی خود در نظر گیرد. و بعد وبر کنش اجتماعی را بر حسب انگیزه ها و اهداف خود فرد کنشگر به انواعی همچون: کنش عاطفی، کنش سنتی، کنش عقلانی معطوف به ارزش، کنش عقلانی معطوف به هدف طبقه بندی می کند.^۲ همچنین تعریف مفهومی که از جنبه های مختلف از انواع پدیده های اجتماعی همچون: مشارکت اجتماعی، سرمایه اجتماعی، ارزش های اجتماعی، هنجارهای اجتماعی، مذهب، هویت دینی، هویت ملی و... در زمره توصیف قرار می گیرند.

(۲) تبیین:

تبیین به معنای علت یابی می باشد؛ تبیین به چرایی و چگونگی رخداد و یا یک پدیده اجتماعی راجع است. بنابراین زمانی که بخواهیم علت و یا عوامل موجهه یک پدیده اجتماعی را در جامعه دریابیم، همچنین

^۱ - بنابراین باید بین کنش و رفتار تفاوت قائل شد. رفتارها فاقد معنای ذهنی و معمولاً غیر ارادی است مثل نفس کشیدن و یا پلک زدن.

^۲ - برای اطلاع از تعاریف انواع کنش به بخش اندیشه های وبر در ذیل انواع کنش اجتماعی رجوع شود.

زمانی بخواهیم بررسی نقش (کارکرد) یک پدیده اجتماعی را در رابطه با جامعه بفهمیم از اصطلاح تبیین استفاده می کنیم. بنابراین تبیین بر دو نوع می باشد: الف- تبیین علی و ب- تبیین کارکردی. در تبیین علی ما به دنبال یافتن علت و یا عوامل بوجود آمدن یک پدیده اجتماعی هستیم. به عنوان نمونه به تعبیر دورکیمی علت بوجود آمدن خودکشی عامل انسجام و همبستگی اجتماعی و میزان و نوع آن می باشد. همچنین وقتی ما بخواهیم عوامل موثر بر گرایش افراد به اعتیاد در جامعه را دریابیم و پس از تحقیق به عواملی همچون: احساس نابهنجاری اجتماعی، احساس محرومیت اجتماعی، فشارهای اقتصادی و اجتماعی، معاشرت های افتراقی (ترجیح دادن به همنشینی با دوستان کجرو)، فرصت های افتراقی (ترجیح دادن در معرض محیط های آلوده)، نگرش مثبت نسبت به مواد، عدم پیوندهای مناسب اجتماعی، وجود اعتیاد یکی از اعضای خانواده، وجود بیماری های جسمی و روانی و... دست پیدا کنیم؛ در واقع ما در رابطه با پدیده و یا آسیب اجتماعی اعتیاد و گرایش افراد به آن تبیین علی انجام دادیم.

در تبیین کارکردی ما به دنبال علت موجهه یک پدیده اجتماعی نیستیم بلکه به دنبال این مطلب هستیم که یک پدیده اجتماعی چه کارکرد (وظیفه و نقش) را برای جامعه و نظام اجتماعی ایفاء می کند. به عنوان نمونه به نهاد آموزش، نهاد سیاست، نهاد اقتصاد چه کارکردی در جامعه دارد و چه نیازی از نیازهای ما را مرتفع می سازد.

۳) پیش بینی:

در پیش بینی ما به دنبال این مطالب هستیم که چه عامل و عواملی بوجود آمدن یک پدیده اجتماعی را تسهیل می کنند. به عنوان نمونه اگر عوامل الف و ب بوجود بیایند؛ احتمال دارد که پدیده ج بوجود آید. به این نوع عوامل علیت تسهیل کننده نیز می گویند. به عنوان نمونه؛ کاری که وبر در زمینه اخلاق پروتستان و

روح سرمایه داری انجام داد؛ مبنی بر اینکه مذهب پروتستان علیت تسهیل کننده بوده است برای ایجاد روح و یا نظام سرمایه داری.

** با توجه به مطالب فوق، فایده نظریه های جامعه شناختی را می توان در مواردرد ذیل خلاصه کرد:

۱- برای تعریف و توصیف پدیده های اجتماعی ۲- برای تبیین علت یابی پدیده های اجتماعی ۳- پیش بینی پدیده های اجتماعی و ۴- ارائه راهکار به منظور رفع مسائل و معضلات اجتماعی جامعه.

پارادایم و انواع آن:

پارادایم به معنای مجموعه ای از مکاتب و نظریه های همسو در جهت توصیف، تبیین و پیش بینی پدیده های اجتماعی است. به عقیده تامس کوون پارادایم به معنای مجموعه ای از مکاتب، نظریه ها، روش تحقیق و مثالواره (پدیده مورد بررسی) است. به عنوان نمونه: برای تبیین پدیده اجتماعی خودکشی، مکتب کارکردگرایی، تئوری (نظریه) آنومی (نابهنجاری) امیل دورکیم، روش پوزیتیویستی (تجربی یا استقرایی) و مثالواره (پدیده مورد بررسی) خودکشی باشد که در ذیل پارادایم واقعیت اجتماعی قرار دارند.

در مورد علت بوجود آمدن پارادایم ها، تامس کوون بر این باور است که ابتدا پیش علم شکل می گیرد که مجموعه ای از مباحث نظری پراکنده در جهت توصیف و تبیین پدیده های اجتماعی، بعد علم هنجارمند (علم متعارف) شکل می گیرد که به معنای مجموعه ایی از مکاتب، نظریه های منسجم، نظامند و همسو در جهت توصیف و تبیین پدیده های اجتماعی، بعد از شکل گیری علم هنجارمند یا متعارف، پارادایم ها (که در ذیل آن مکاتب و نظریه های همسو قرار دارند) به توصیف و تبیین پدیده اجتماعی می پردازند؛ یک پارادایم تا وقتی پابرجاست که قدرت و توان لازم را در جهت توصیف و تبیین پدیده های



اجتماعی را داشته باشد، ولی وقتی این توانایی و قدرت را نداشته باشد. کم از سوی پیش علم دیگری مورد ارزیابی، نقد و انتقاد قرار می گیرد؛ بعد از آن علم هنجارمند یا متعارف جدید و در نهایت پارادایم جدید که از قدرت پاسخگویی بهتری نسبت به مسائل برخوردار باشد؛ جایگزین آن پارادایم قبلی می شود و...

شکل گیری پارادایم از منظر تامس کوون: (در جهت پاسخگویی به مسائل اجتماعی)

پیش علم ← علم هنجارمند ← شکل گیری پارادایم ← عدم پاسخگویی به مسائل اجتماعی و افول ← پیش علم جدید ← علم هنجارمند جدید ← شکل گیری پارادایم جدید و...

به طور کلی جورج ریتزر پارادایم ها را در سه نوع پارادایم قرار می دهد^۱:

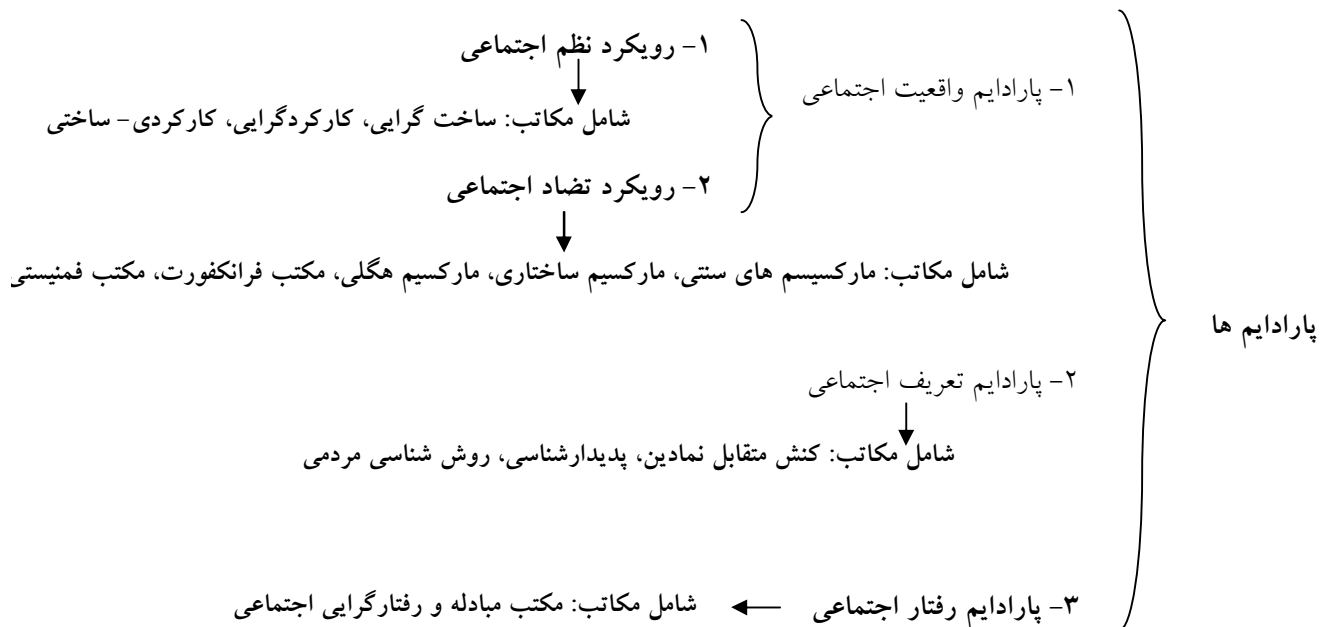
(۱) پارادایم واقعیت اجتماعی

(۲) پارادایم تعریف اجتماعی

(۳) پارادایم رفتار اجتماعی

هر یک از این پارادایم ها شامل مکاتبی می شود که به شرح ذیل می باشد:

^۱ - البته باید گفت که تقسیم بندی دیگری از پارادایم ها نیز وجود دارد که آنها را در سه دسته: پارادایم پوزیتیویستی (شامل رویکرد نظم گرایان از پارادایم واقعیت اجتماعی و نیز مکاتب پارادایم رفتار اجتماعی)، پارادایم تفسیری (شامل مکاتب پارادایم تعریف اجتماعی) و پارادایم انتقادی (شامل رویکرد تضاد اجتماعی از پارادایم واقعیت اجتماعی و مکتب فمینیستی) قرار می دهد.



۱- پارادایم واقعیت اجتماعی :

به واقعیت های اجتماعی (پدیده های اجتماعی) پهن دامنه (عمومی) همچون ساختارها و نهادهای اجتماعی و تاثیرات الزام آور آنها بر افراد یا کنشگران اجتماعی تاکید دارد، از دیدگاه این پارادایم اجتماعی اصالت با جمع و جامعه بوده و انسانها صرفاً به واسطه نقشی که در منزلت ها و پایگاههای مختلف اجتماعی در داخل نظام اجتماعی انجام می دهند؛ دارای اعتبار و ارزش می باشد؛ به طور کلی ویژگی های پارادایم واقعیت اجتماعی را می توان در موارد زیر خلاصه کرد: ۱- آنان ریشه ها و علل پدیده ها را نه در درون فرد بلکه در بیرون او و در واقعیت های اجتماعی همچون نهادها، ساختارها، روابط اجتماعی و نظایر آن جستجو می کنند و لذا نقطه عزیمت آنها در بررسی پدیده های اجتماعی جامعه و ساخت های اجتماعی و نه فرد است. ۲- آنان احساسات افراد را در قبال جامعه و ساخت اجتماعی می سنجند. ۳- آنها پدیده های اجتماعی را امری تحمیلی به شمار می آورند که از سوی جامعه و نظام اجتماعی بر فرد تحمیل می شود و



نه بالعکس. این پارادایم اجتماعی خود به دو رویکرد: (الف) نظم اجتماعی و (ب) رویکرد تضاد اجتماعی تقسیم می شود.

الف- رویکرد نظم اجتماعی:

به توافق ارزشی و میزان انطباق افراد با الگوهای فرهنگی یا ارزشها و هنجارهای موجود توجه نشان می دهند. بنابراین توافق اجتماعی، نظم اجتماعی و مکانیسم ها و ابزارهای موجود در راه رسیدن به این نظم و توافق وجه غالب این رویکرد نظری از پارادایم واقعیت اجتماعی می باشد. به عنوان می توان به نظریه نظام اجتماعی تالکوت پارسونز^۱ اشاره کرد که جامعه را از چهار خرده نظام فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی می داند که هر کدام از این چهار خرده نظام کارکردی (وظیفه و نقش) را در جامعه ایفاء می کنند. به عنوان نمونه وظیفه خرده نظام سیاسی: دست یابی به اهداف متصوره از سوی نظام اجتماعی (مثل نقشی که قوای مقننه و مجریه در جامعه انجام می دهند)، وظیفه خرده نظام فرهنگی: حفظ و نگهداشت الگوهای فرهنگی است که به واسطه مکانیسم های جامعه پذیری^۲ همچون نهاد خانواده، رسانه، آموزش، مذهب این کار را انجام می دهد. وظیفه خرده نظام اقتصادی: تزریق انرژی (همچون ارائه پول، کالا و خدمات) به جامعه و نیز سایر خرده نظام های دیگر است. وظیفه خرده نظام اجتماعی: یکپارچگی اجتماعی (همچون تأمین امنیت اجتماعی شهروندان) در جامعه می باشد. کارکرد درست این خرده نظام ها موجب برقراری نظم و توافق اجتماعی در جامعه می شود. در صورت عدم کارکرد درست این چهار خرده نظام حالتی به نام

^۱ - مهمترین نظریه پرداز کارکردگرایی ساختی که در ذیل رویکرد نظم اجتماعی از پارادایم واقعیت اجتماعی به نظریه پردازی پرداخته است.

^۲ - جامعه پذیری فرایینی است که افراد بواسطه آن ارزش ها و هنجارها و به طور کلی الگوهای فرهنگی جامعه خود را درونی می کنند و به قولی جامعه پذیر می شوند.



ناهمنوایی، آنومی پیش می آید. مکاتب ساخت گرایی، کارکردگرایی، کارکردی- ساختی در این رویکرد نظری از پارادایم واقعیت اجتماعی قرار دارند.

ب- رویکرد تضاد اجتماعی:

رویکرد تضاد اجتماعی به تضاد و اختلاف و بویژه تسلط فرادست ها بر فرد در جامعه تاکید دارند و آن را مورد نقد و بررسی قرار می دهند. به بیان دقیقتر، از منظر این رویکرد نظری جامعه نه بر اساس توافق و اجماع نظم می یابد، بلکه براساس اختلاف، تضاد و زور و اجبار که عموماً از سوی نظام مسلط سیاسی، فرهنگی- اجتماعی به افراد جامعه تحمیل می شود. به عنوان نمونه می توان به نظریه تضاد طبقاتی کارل مارکس اشاره کرد که بواسطه ابزار و شیوه تولید، طبقاتی همچون بورژوا(سرمایه دار) و پرولتاریا(کارگر) در نظام سرمایه داری بوجود آمده است. طبقه مسلط که سرمایه دار باشد؛ ثروت، قدرت و امکانات لازم را جهت بهره کشی و استثمار طبقه کارگر در اختیار دارد.

البته باید خاطر نشان ساخت که تضادگرایان(مارکسیسم ها) سنتی بیشتر به ساختار اقتصادی توجه نشان می دهند. ولی نئو مارکسیست ها و بویژه فرانکفورتی ها بیشتر به ساختارهای فرهنگی و اجتماعی توجه می کنند که به نوعی به مشروعیت طبقه حاکم استثمارگر بواسطه تولید ایدئولوژی، مدل سازی و... که از طریق نهادهای مختلف خاصه نهاد رسانه در جامعه دنبال می شوند؛ می پردازند و آنرا مورد نقد و انقاد قرار می دهند. مکاتب مارکسیسم های خام و یا سنتی، مارکسیسم ساختاری، مارکسیسم هگلی، مکتب فرانکفورت و فمینیست ها در این رویکرد نظری از پارادایم واقعیت اجتماعی قرار دارند.

**- تشابه و اختلاف رویکرد نظم اجتماعی و رویکرد تضاد اجتماعی:**

هر دو رویکرد به ساختارهای اجتماعی و تاثیر الزام آورشان بر روی انسان ها تاکید دارند و تفاوت شان در این است که نظم گرایان به الگوهای فرهنگی، هنجارها و ارزش ها و توافق جمعی بر روی این هنجارها و ارزش ها و الگوهای فرهنگی در جهت ثبات و پایداری جامعه توجه دارند. در صورتیکه رویکرد تضاد اجتماعی به تضاد و اختلاف و بویژه اختلاف طبقاتی و در داخل جامعه و تسلط فرادست ها بر فرودست ها در جامعه تاکید دارند و آن را مورد نقد و بررسی قرار می دهند.

۲- پارادایم تعریف اجتماعی:

این پارادایم بر خلاف پارادایم واقعیت اجتماعی به کنش گران یا انسانها و فرایند تعریف (برداشت، تعریف و معانی ذهنی) از پدیده های اجتماعی می پردازد. این پارادایم انسانها را دارای مکانیسم شعور و آگاهی دانسته که بواسطه آن نسبت به یکدیگر و همینطور نسبت به پدیده های اجتماعی کنش و واکنش انجام می دهند. این پارادایم سوژه محور بوده و به انسان ها و به کنش های اجتماعی توجه نشان می دهد. لذا جامعه، ساختارها و نهادهای اجتماعی، سازمانهای اجتماعی را محصول روابط اجتماعی کنشگران انسانی می داند که از فرایند آگاهی و شعور انسانی نشأت گرفته اند. به بیان دیگر از دیدگاه نظریه پردازان این پارادایم جامعه و متعلقات درون آن چیزی جز برون فکنی استعداد و توانمندی های آدمیان نیست. از دیدگاه نظریه پردازان این پارادایم، جامعه چیزی جز رفتارهای تکرار شونده اعضای جامعه نیست. یعنی جامعه بطور عام و پدیده های اجتماعی بطور خاص دستاورد و محصول کنش های اجتماعی افراد انسانی هستند. مکاتب



کنش متقابل نمادین، روش شناسی مردمی و پدیدار شناسی از جمله مکاتب این پارادایم نظری تلقی می شوند.

۳- پارادایم رفتار اجتماعی:

این پارادایم نیز همچون پارادایم تعریف اجتماعی به کنش گران انسانی توجه نشان می دهد منتها با توجه به خاستگاه این پارادایم که روانشناسی و رفتارگرایی می باشد، ما با انسان ماشینی که بر اساس هزینه و فایده عمل میکند مواجه هستیم. این پارادایم بر این عقیده است که این ماهیت محرک های بیرونی است که رفتار آدمی را تکرار یا متوقف می سازد. به بیان دیگر دیگر اگر ماهیت محرک های بیرونی برای افراد خوشایند باشند ما شاهد تکرار رفتار خواهیم بود در صورتیکه ماهیت محرک های بیرونی ناخوشایند باشند؛ ما شاهد تکرار رفتار نخواهیم بود. به عنوان نمونه هومنز که از بنیانگذاران مکتب مبادله است بر این باور است که اگر انسان در شرایط قرار گیرد که با تلاش خود در رابطه با موضوعی به نتیجه مطلوب دست یابد. احتمال تکرار شدن رفتار فرد در در همان شرایط در رابطه با آن موضوع در آینده افزایش می یابد (این قضیه را هومنز؛ قضیه محرک - پاسخ می گوید). و یا هومنز در ذیل قضیه تأیید - پرخاشگری^۱ بر این باور است که اگر افراد با تلاش خود نتیجه دلخواه و یا پاداش بیشتر از نتیجه دلخواه را بدست آورند؛ خشنود شده و رفتاری تأیید آمیز نشان می دهند. بالعکس اگر افراد با تلاش خود نتیجه دلخواه را بدست نیاورند و یا پاداش کمتر از نتیجه دلخواه را بدست آورند؛ ناخشنود (ناراضی) شده و رفتاری پرخاشجویانه ممکن است از خود نشان دهند. مکتب مبادله و رفتارگرایی اجتماعی در زمره این پارادایم نظری می باشد.

^۱ - این قضیه هومنز به قانون عدالت توزیعی معروف است.



****فهرست منابع:**

- ریتزر، جورج (۱۳۸۳)؛ نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر، مترجم: محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی، چاپ هشتم.
- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۷۶)؛ نظریه های جامعه شناسی، تهران، انتشارات سروش، چاپ اول.
- توسلی، غلامعباس (۱۳۷۳)؛ نظریه های جامعه شناسی، تهران، انتشارات سمت، چاپ اول.

**۱- اگوست کنت (۱۷۵۷-۱۸۹۸)**

اگوست کنت جامعه شناس فرانسوی شاگرد سن سیمون بنیانگذار اصطلاح جامعه شناسی می باشد. او ابتدا فیزیک اجتماعی و بعدها آن را به جامعه شناسی تغییر داد. او مبدع مکتب اثباتی (پوزیتیویسم) در جامعه شناسی بوده است. او بر این باور بود که قوانین حاکم بر جوامع انسانی همانند قوانین حاکم بر علوم طبیعی یا تجربی می باشد؛ لذا می توان قوانین و مراحل علوم طبیعی را در علوم انسانی و خاصه جامعه شناسی به کار برد. بنابراین از دید کنت کاملترین شناخت، شناختی است که از طریق علوم تجربی و مراحل مختلف آن به دست آمده باشد. کنت بر این باور بود که منشاء تکامل و پیشرفت جامعه در گرو تکامل و توسعه ذهن بشری است؛ بنابراین او بر این باور است که پیشرفت جوامع وابسته به پیشرفت و بلوغ فکری آدمیان است. این امر را می توانیم هم در تدوین مراحل اساسی تکامل جوامع بشری، قانون حالات سه گانه و نیز پیشرفت علوم مشاهده کرد. در ادامه به اختصار به اندیشه های وی اشاره می شود:

۱- مراحل اساسی تکامل جوامع بشری:

اگوست کنت براساس تحول و تکامل ذهن بشری جوامع را به مراحل گوناگونی همچون مراحل ربانی، فلسفی و اثباتی تقسیم می کند. او بر این باور است که این تغییر در کیفیت ذهن بشری است که جامعه را به تکامل می رساند. بدین ترتیب:

**الف - مرحله ربانی یا الهیاتی یا ماوراء الطبیعی:**

در این مرحله بشر به دنبال علت و چرایی های وقوع پدیده های اجتماعی و نیز طبیعی می باشد. در این مرحله بشر پدیده ها را به ماوراء نسبت می دهد. کاملترین وجه این مرحله اعتقاد به تک خدایی می باشد. این دوره که تا سال ۱۳۰۰ میلادی ادامه داشته است و نهادهایی همچون نهاد خانواده، نهاد مذهب شکل غالب روابط اجتماعی را تشکیل می داد.

ب - مرحله فلسفی یا ما بعدالطبیعی:

در این مرحله نیز بشر همچون مرحله ربانی به دنبال علت و چرایی های پدیده های اجتماعی و طبیعی بوده است؛ با این تفاوت که دیگر آنرا به ماوراء نسبت نمی دهد. بلکه علت پدیده ها را در طبیعت و نیز ذات اشیاء جستجو می کند. این مرحله که ما بین سال های ۱۳۰۰ تا ۱۸۰۰ میلادی بود. قانون و به وجود آمدن دولت شکل غالب روابط اجتماعی این دوره را تشکیل می دهد.

ج - مرحله اثباتی یا علمی :

این مرحله که از سال ۱۸۰۰ به بعد می باشد؛ در این مرحله بشر دیگر به دنبال علت و چرایی های پدیده ها در ماوراء الطبیعه و نیز مابعدالطبیعه نمی گردد. بلکه به چگونگی و علت پیدایش پدیده های اجتماعی در این جهان می گردد و سعی می کند آن را از طریق روشهای علمی و بویژه علوم طبیعی جستجو کند. بنابر این نهاد علم شکل غالب این دوره می باشد.

**۲- روش شناسی کنت:**

، اگوست کنت معتقد به بررسی پدیده های انسانی و اجتماعی همچون روشی که در علوم طبیعی حاکم است، می باشد و لذا روش شناسایی او شامل چهار مرحله می باشد: **مرحله اول:** مرحله مشاهده کردن: به معنی دیدن یا واری علمی مستقیم یا غیر مستقیم (به واسطه اسناد و مدارک موجود) پدیده مورد بررسی می باشد. **مرحله دوم:** فرایند آزمودن یا آزمایش: مبنی بر انطباق نتایج حاصل از آزمایش با فرایند مشاهده و واری علمی پدیده مورد بررسی. **مرحله سوم:** تطبیق یا همسنگی می باشد؛ مبنی بر تطابق نتایج حاصله پدیده مورد بررسی با نتایج اندیشمندان دیگر (که تحت عنوان نتیجه گیری تجربی نیز معروف می باشد).

مرحله چهارم: انطباق یا هم سنجی تاریخی، در این مرحله نتایج و یافته های بدست آمده از پدیده مورد بررسی را در اعصار و دوره های زمانی دیگر جستجو می کنیم؛ مبنی بر این که آیا مورد بررسی در آن دوره ها نیز وجود داشته اند.

۳- سه قانون اساسی کنت :

- (۱) سه قانون اساسی کنت
- (۱) تقدم کل بر جزء
 - (۲) یکی بودن انسان و جوامع در همه جا
 - (۳) پیشرفت جوامع وابسته به تکامل ذهنی است

الف- اصل تقدم کل بر جزء :

بر اساس این اصل هر یک از اجزاء دارای صفات و ویژگیهای خاص خود می باشد که از ترکیب آن کل یا جامعه شکل می گیرد. بنابراین در بررسی کل یا جامعه اولاً باید به روابط اجزاء با یکدیگر و نیز ارتباط آن با کل و یا جامعه مورد بررسی توجه کرد. این مبحث بعدها توسط دورکیم تحت عنوان تبیین کارکردی



دنبال شد؛ مبنی بر اینکه یک پدیده اجتماعی چه وظیفه یا کارکردی را در جامعه انجام می دهد و چه نیازی را مرتفع می سازد به عنوان نمونه: خرده نظام فرهنگی کارکرد یا وظیفه حفظ و نگهداشت الگوهای اجتماعی و فرهنگی را در جامعه بر عهده دارد که آن را از طریق مکانیسم های جامعه پذیری همچون نهاد خانواده، رسانه، آموزش و مذهب پیگیری می کند. در عین حال این خرده نظام با خرده نظام های دیگر همچون خرده نظام سیاسی در ارتباط است (از جهت نوع الگوهای اجتماعی و فرهنگی قابل انتقال به جامعه که از سوی خرده نظام سیاسی تعیین می شود).

ب - اصل یکی بودن انسانها در همه جا و همه زمانها :

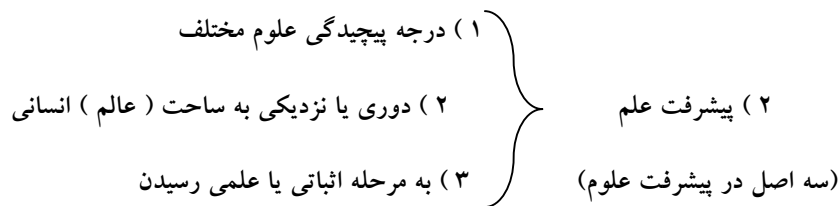
انسان همه جا و همه وقت به یک صورت می باشد و این امر نتیجه ترکیب زیستی به ویژه نظام عصبی و ذهنی انسان ها می باشد. براساس این اصل جوامع نیز در همه جا و همه وقت به یک صورت می باشد. لذا مرحله تکامل هر جامعه را باید در تکامل ذهنی افراد آن جامعه جستجو کرد.

ج - اصل پیشرفت جوامع وابسته به تکامل ذهنی :

پیشرفت و تکامل جوامع وابسته به پیشرفت و تکامل ذهنی افراد آن جوامع می باشد؛ بنابراین جوامع مورد بررسی ممکن است در مسیرهای مختلف تکامل اجتماعی همچون مراحل ربانی، فلسفی و اثباتی قرار داشته باشد.

**۴- پیشرفت علوم:**

اگوست کنت سه اصل زیر را برای تکامل و پیشرفت علوم در نظر می گیرد:



بنابراین کنت بر این باور است که پیشرفت علوم از علوم ساده و عام به علوم پیچیده و مرکب می باشد؛ بنابراین او بر این باور است که ستاره شناسی، ریاضیات، شیمی و فیزیک زودتر به مرحله علمی یا اثباتی رسیدن و زیست شناسی و جامعه شناسی آخرین علوم هستند که به مرحله علمی یا اثباتی رسیدن.

۵- ایستایی شناسی اجتماعی و پویایی شناسی اجتماعی:

در ایستایی شناسی اجتماعی یا جامعه شناسی ایستا یک جامعه را در وضعیت حال یا حاضر مورد بررسی و مطالعه قرار می دهیم و به دنبال این نکته هستیم که چگونه یک جامعه به نظم و اجماع اجتماعی می رسد. همچنین ما به دنبال ساز و کارهای مختلف اجزای نظام اجتماعی در جهت نظم اجتماعی می باشیم و روش تحلیلی هم که به کار می رود تحلیل سیستمی می باشد. به عنوان نمونه تبیین کارکردی اجزاء سازنده نظام اجتماعی همچون خرده نظام سیاسی، خرده نظام اقتصادی و خرده نظام فرهنگی مبنی بر اینکه هر یک از اجزاء نظام چه کارکرد و وظیفه ای را در جامعه به عهده دارند، مبحثی است که در ایستایی شناسی دنبال می شود.

عوامل اجماع اجتماعی از دید اگوست کنت که در مبحث ایستایی شناسی دنبال می شوند؛ عبارتند از:



۱) زبان مشترک ۲) دین یا مذهب مشترک ۳) نظام تقسیم کار ۴) اصل زور و یا اجبار) در صورت عدم کارایی سه عامل فوق برای اجماع یا انطباق افراد در جامعه استفاده می شود). در مقابل ما در مبحث پویایی شناسی اجتماعی یا جامعه شناسی پویا به دنبال بررسی چگونگی تکامل، پیشرفت و دگرگونی نظام و یا نظام های اجتماعی هستیم؛ یعنی یک جامعه را در ادوار تاریخی مختلف مورد مطالعه و بررسی قرار می دهیم، به عنوان نمونه : مراحل را که کنت به لحاظ ذهنی (تکامل فکری) جامعه را به مراحل ربانی، فلسفی و اثباتی تقسیم می کند در زمره مطالعات جامعه شناسی پویا یا پویایی شناسی اجتماعی می باشد. همینطور می توان گذر جامعه را از همبستگی مکانیکی به همبستگی ارگانیکی از منظر دورکیم و یا گذر جامعه از اجتماع (گمن شافت) به جامعه (گزل شافت) از منظر فردیناند تونیس را در این بخش (پویایی شناسی اجتماعی) پی گیری کرد.

*فهرست منابع:

- توسلی، غلامعباس (۱۳۷۳)؛ نظریه های جامعه شناسی، تهران، انتشارات سمت، چاپ اول.
- ابوالحسین تنهایی، حسین (۱۳۸۳)، درآمدی بر مکاتب و نظریه های جامعه شناسی، تهران، نشر مرندیز، چاپ پنجم.

**– امیل دورکیم (۱۸۵۷–۱۹۱۷)**

امیل دورکیم متأثر از اگوست کنت و دنباله کننده دیدگاه پوزیتیویستی (تجربه گرایی) او بوده است. به بیانی اگرچه اصطلاح پوزیتیویسم در حوزه جامعه شناسی از کنت آغاز شده است؛ ولی این امیل دورکیم بوده است که با پژوهش های خود، بویژه در کتاب خودکشی آنرا به حد کمال خود رسانده است. از سوی دیگر او در میان فیلسوفان بویژه در مبحث قوائد اخلاقی متأثر از فلسفه اخلاق ایمانوئل کانت بوده است (با این تفاوت که کانت منشأ اخلاق را خدا ولی دورکیم آنرا در جامعه جستجو می کند). او در طی حیات خویش کتاب های مختلفی همچون تقسیم کار اجتماعی (به عنوان رساله دکتری)، قوائد روش جامعه شناختی، خودکشی و جامعه شناسی صور ابتدایی معتقدات دینی را نگاشته است. در مورد تأثیر اندیشه های دورکیم باید گفت که دیدگاه او بویژه مبحث تبیین کارکردی و تأکید فراوان بر جامعه و نه فرد (کنشگران اجتماعی) موجب شده است که وقتی سخن از انواع پارادایم های اجتماعی به میان می آید؛ پارادایم واقعیت اجتماعی به پارادایم دورکیمی نیز اشتهار دارد؛ آنطور که پارادایم تعریف اجتماعی با نام ماکس وبر (۱۸۶۴–۱۹۲۰) جامعه شناس شهیر آلمانی پیوند خورده است. به بیان دیگر پارادایم واقعیت اجتماعی را پارادایم و یا سنت دورکیمی و پارادایم تعریف اجتماعی را پارادایم و یا سنت وبری نیز می گویند. در ادامه به اختصار افکار و اندیشه های او پرداخته می شود:

آشنایی با واژگان:

۱- مفهوم آنومی^۱ و یا نابهنجاری اجتماعی:

¹ - Anomie



دورکیم نخستین اندیشمندی است که با مفهوم « آنومی » به تبیین کج رفتاری و انواع صور نابهنجاری اجتماعی پرداخته است. او در سال ۱۸۷۹ واژه « آنومی » را بکار گرفته و آن را وارد فرهنگ جامعه شناسی کرده است. البته بعد از او کسانی دیگر نیز از جمله رابرت مرتن^۱ از این واژه برای تبیین مسائل اجتماعی استفاده کردند. آنومی در تعریف دورکیم اشاره به نوعی بی قاعدگی، اختلال و گسستگی در نظام اجتماعی و یا جامعه دارد. دورکیم بی هنجاری را به مفهوم فقدان اجماع درباره اهداف اجتماعی و انتظارات جمعی و آنچه جامعه به عنوان قواعد و الگوهای عمل برای اعضای خود متصور شده است و از افراد می خواهد که بر مبنای آن عمل کنند؛ به کار برده می شود. در صورتی که هنجارهای جامعه دچار شکستگی و گسستگی شوند، فرد دیگر قادر نیست رابطه منطقی بین خود و جامعه برقرار کند و در پیروی از قوانین، هدف ها و رفتارهای خود را تنظیم کند. در چنین شرایطی است که فرد دیگر ضوابطی برای تنظیم رفتار خود ندارد و در حالت نابسامانی بسر می برد. این نابسامانی در رفتار و کنش او متجلی و منعکس است و احتمال اینکه فرد در چنین شرایطی دست به رفتاری بزند که از نظر اجتماعی هنجارشکنی و انحراف شناخته شود، زیاد است.

دورکیم آنومی و بی هنجاری را در دو سطح فردی و اجتماعی بکار برده است:

۱- آنومی در سطح اجتماعی^۲؛ آنومی در این سطح نشانگر نوعی، اختلال، اغتشاش و بی هنجاری در نظام اجتماعی است که فرد فاقد وسیله لازم جهت تنظیم رفتار خود و تطبیق آن با معیارهای مقرر است. در چنین حالتی فرد ممکن است دست به رفتار نابهنجار زده و خودش را از عضویت جامعه خلع کند، که حد

^۱ - R. Merton

^۲ - Social Anomie



اعتدال چنین رفتاری ممکن است بصورت بیگانگی و انواع کژ رفتاری و حد نهایی آن، ممکن است بصورت خودکشی بروز کند. ۲- آنومی در سطح فردی^۱؛ نوعی نابسامانی فردی است که منجر به گسستگی و شکستگی انسان و معیار رفتاری وی می شود و فرد نوعی احساس بی هنجاری، پوچی و بی قراری را تجربه می کند.

۲- وجدان جمعی:

به مجموعه باورها، عقاید، احساساتی اطلاق می شود که در میان اعضای یک اجتماع و یا جامعه مشترک می باشد. به بیان دیگر؛ وجدان جمعی به مجموعه باورها، عقاید، احساساتی اطلاق می شود که در میان حد وسط اعضای یک جامعه وجود دارد. مثل باورها، عقاید، احساسات افراد جامعه نسبت به مفاهیم عدالت، دین و.... باید خاطر نشان ساخت که دین و یا مذهب بالاترین شکل قالب وجدان جمعی در میان اعضای یک جامعه محسوب می شود. امروزه از دین و یا مذهب به عنوان یکی از مهمترین منبع تغذیه کننده سرمایه اجتماعی یاد می کنند؛ چراکه افراد را در مواقعی همچون برپایی مناسک و یا شعائر دینی گرد هم جمع می آورد و موجب بروز اقتدار و هیجان جمعی در میان پیروان آن دین می شود که از آن تحت عنوان مشارکت فرهنگی یاد می کنند. باید متذکر شد که از منظر دورکیم وجدان جمعی و بویژه دین در پیوند و انسجام اجتماعی اعضای یک جامعه نقش اساسی ایفاء می کند. ولی در جوامع مدرن نقش وجدان جمعی و بویژه دین کمرنگ و در مقابل نقش تقسیم کار اجتماعی در انسجام دهی افراد تقویت می گردد.

¹ - Anomie



۳- تقسیم کار اجتماعی:

منقسم شدن وظایف بین افراد، نهادها، سازمان ها و موسسات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تقسیم کار اطلاق می شود. در رابطه با منشأ و علت تقسیم کار اجتماعی باید گفت که از منظر دورکیم تراکم مادی (نسبت افراد به سطح معین خاک و یا سرزمین) و نیز تراکم اخلاقی (میزان مناسبات بین افراد) موجب بوجود آمدن تقسیم کار اجتماعی شد. در میان جوامع ابتدایی و ساده، تقسیم کار ساده بود؛ یعنی یک فرد می توانست همزمان عهده دار نقش های مختلف شود (به عنوان نمونه: خوراک و پوشاک، مسکن و مایحتاج زندگی خود و خانواده اش را تأمین کند)، لذا افراد به نوعی همانند و مشابه بودن و تمایز پذیری کمتری بین آنها وجود داشت. ولی رفته رفته با افزایش جمعیت و نیز میزان تعاملات بین آنها، منابع و مایحتاج زندگی کمیاب شدند و در نتیجه نوعی رقابت بین افراد بوجود آمد، تقسیم کار بین افراد و بعدها سازمان ها، نهادها و... موجب شد که افراد ضمن پرهیز از کشمکش، هر یک عهده دار وظیفه ای گردد و به این ترتیب ضمن مرتفع کردن نیازهای خود در تأمین نیازهای سایر افراد نیز کوشا باشند. بنابراین با توجه به رشد تقسیم کار، دیگر افراد مشابه هم نبودند؛ بلکه تمایزپذیری بزرگترین مشخصه آن بود. امروزه تقسیم کار آنقدر پیشرفته و پیچیده شده است که افراد بدون دیگری و نیز بدون سازمان ها نمی توانند ادامه حیات دهند. باید خاطر نشان ساخت که دورکیم در ذیل کتاب تقسیم کار اجتماعی، تقسیم کار اجتماعی ساده را مختص جوامع با همبستگی مکانیکی (مجازی) و تقسیم کار پیچیده را مختص جوامع با همبستگی ارگانیکی (اندام واره ایی) می داند.



۴- حقوق تنبیهی (قانون سرکوبگر) و حقوق ترمیمی (قانون جبرانگر):

حقوق تنبیهی (قانون سرکوبگر) که خاص جوامع سنتی می باشد؛ به آن معنا است که اگر شخصی جرمی را مرتکب شده است؛ می بایستی به مجازات تنبیه شود. چراکه شخص مجرم با ارتکاب به جرم وجدان جمعی رایج در جامعه را جریحه دار کرده است. به عنوان نمونه کسی که دزدی کند؛ براساس این نوع حقوق می بایستی دسش قطع گردد. یا کسی که قتل کرده می بایستی مورد قصاص قرار گیرد. با توسعه و مدرن شدن جوامع، حقوق ترمیمی (قانون جبرانگر) جایگزین حقوق تنبیهی شدند. حقوق ترمیمی به معنای حفظ وضع موجود پیش از ارتکاب جرم بواسطه جبران خسارت از سوی شخص مجرم می باشد؛ یعنی برگرداندن وضعیت به حالت قبل از ارتکاب جرم. به بیان دیگر؛ این نوع حقوق به معنای مشارکت و همکاری بین افراد جامعه برای برطرف کردن مشکل، جرم و یا آسیب اطلاق می شود. به عنوان نمونه از شخصی که دزدی کرده باشد؛ می خواهند که مورد سرقت را برگرداند، جریمه شود و یا مدتی را برای تنبیه شدن در زندان بماند؛ ولی دستش را قطع نمی کنند. یا کسی که قتل کرده است به حبس ابد محکوم می شود. در واقع در حقوق ترمیمی (قانون جبرانگر) علاوه بر همدردی با قربانی با شخص مجرم نیز به نوعی همدلی می شود. باید گفت که دورکیم حقوق تنبیهی را خاص جوامع با همبستگی مکانیکی و حقوق ترمیمی را مختص جوامع با همبستگی ارگانیکی می داند. به عنوان نمونه در کشور ما زمانی با شخص معتاد به عنوان مجرم برخورد می شد؛ ولی امروزه آنرا شخص بیمار قلمداد می کنند و این شکلی از حقوق ترمیمی می باشد.



در این قسمت به کتاب های دورکیم اشاره می شود:

الف- کتاب تقسیم کار اجتماعی

موضوع مورد بررسی دورکیم در کتاب تقسیم کار اجتماعی افراد و چگونگی مناسباتش در جامعه می باشد. به بیان دیگر دورکیم بر این باور است که چگونه افراد در جامعه انسجام می یابند. همچنین آیا نوع انسجام افراد در دنیای مدرن با دنیای سنت متفاوت است. بر این اساس دورکیم همانگونه که در قسمت آشنایی با واژگان مطرح شد؛ مبحث تقسیم کار را مطرح می کند و بر این اساس معتقد به دو نوع انسجام در جامعه می شود. اولی همبستگی مکانیکی و دیگری همبستگی ارگانیکی است. در همبستگی از نوع مکانیکی تقسیم کار بسیار ساده است و معمولا بر مبنای جنسیت صورت می گیرد. وجدان جمعی بسیار بالاست، چراکه افراد براساس عقاید و باورهای مشترک گرد هم آمدند. بنابراین می توان گفت که همبستگی مکانیکی ناشی از همانندی و تشابه افراد یک اجتماع و عدم تمایز پذیری آنان می باشد. در مقابل؛ در همبستگی از نوع ارگانیکی تقسیم کار بسیار پیچیده است. وجدان جمعی وجود دارد ولی ضعیف می باشد. چراکه افراد براساس تمایزپذیری و ایفای نقش های گوناگون گرد هم آمدند. بنابراین می توان گفت که همبستگی ارگانیکی ناشی از تمایز پذیری که منتج از تقسیم کار اجتماعی است؛ می باشد. علاوه بر تقسیم کار اجتماعی و وجدان جمعی دورکیم دو نوع حقوق را مشخص می کند که اولی حقوق تنبیهی (قانون سرکوبگر) که خاص جوامع با همبستگی مکانیکی و دیگری حقوق ترمیمی (قانون جبرانگر) که خاص جوامع با همبستگی ارگانیکی می باشد.



بنابراین می توان گفته های دورکیم را در مورد تقسیم جامعه به دو نوع همبستگی اجتماعی مکانیکی و ارگانیکی در سه عنصر زیر خلاصه کرد: ۱- تقسیم کار اجتماعی، ۲- وجدان جمعی و ۳- نوع حقوق و قانون. بدین ترتیب که در جامعه دارای همبستگی مکانیکی، نوع تقسیم کار اجتماعی ساده، نفوذ وجدان جمعی قوی و نوع حقوق و قانون حاکم بر جامعه از نوع حقوق تنبیهی (قانون سرکوبگر) می باشد. در مقابل در جامعه دارای همبستگی ارگانیکی نوع تقسیم کار اجتماعی پیچیده، نفوذ وجدان جمعی ضعیف و نوع حقوق و قانون حاکم بر جامعه از نوع حقوق ترمیمی (قانون جبرانگر) می باشد. علاوه بر این دورکیم در کتاب تقسیم کار خویش سه نوع تقسیم کار نابهنجار را نیز متذکر می شود: ۱- تقسیم کار نابسامان (عدم شکل گیری کامل نظام تقسیم کاری در جامعه) ۲- تقسیم کار اجباری (عدم تناسب نظام تقسیم کاری با استعداد و توانمندی های افراد؛ به بیان دیگر تقسیم کار و توزیع نقش ها بر مبنای اصول دیگری غیر از استعداد و توانمندی های آدمی صورت گیرد): ۳- تقسیم کار ناشی از ضعف مدیریتی (عدم به کارگیری مناسب افراد):

ب- کتاب قواعد روش جامعه شناسی

دورکیم در کتاب قواعد ابتدا موضوع جامعه شناسی را مشخص می نماید تا حوزه مورد بررسی این علم را از علوم غالب زمان خویش و بویژه روانشناسی متمایز نماید. بنابراین او واقعیت های اجتماعی و یا پدیده های اجتماعی را موضوع جامعه شناسی قلمداد می کند و در تعریف آن می گوید که واقعیت های اجتماعی و یا پدیده های اجتماعی شیوه عمل اجتماعی محسوب می شوند. به بیان دیگر؛ پدیده های اجتماعی شیوه اندیشیدن، احساس کردن و عمل کردن را به افراد یک جامعه القاء کرده و آنان را تحت نظارت خود قرار می دهد. به عنوان نمونه هنجارها و ارزش های اجتماعی در زمره واقعیات و یا پدیده های اجتماعی اطلاق



می گردند و به ما می آموزند که چگونه در یک جامعه عمل کنیم. دورکیم سه ویژگی را برای پدیده های اجتماعی در نظر می گیرد که عبارتند از: ۱- جنبه بیرونی و خارجی داشتن آنها (یعنی جدای از هرگونه تصوراتمان در بیرون از ما وجود دارند و همچون اعیان خارجی در مقابلمان هستند و لذا می توان همچون شی آنها را مورد بررسی قرار داد)، ۲- عمومی هستند؛ یعنی بین افراد یک جامعه مشترک می باشند و همگی افراد جامعه متأثر از آنان می باشند و ۳- جنبه جبری و الزام آور دارند؛ یعنی افراد را به انجام دادن کاری (همچون رعایت قوانین و مقررات) و یا انجام ندادن فعلی (همچون جرم) ملزم می کنند. باید متذکر شد که از نگاه دورکیم پدیده های اجتماعی از جامعه به سوی فرد حرکت می کنند و نه بالعکس (البته آنتونی گیدنز در نظریه ساخت یابی خود آنرا دو سویه می داند که ابتدا از سوی کنشگران اجتماعی بواسطه عملکردهای اجتماعی در داخل جامعه خلق و بعد افراد جامعه را تحت تأثیر قرار می دهند).

علاوه بر این یکی از موضوعاتی که در قواعد روش دورکیم متذکر می شود؛ امر عادی و بهنجار و دیگری امر مرضی و یا نابهنجار می باشد. بدین معنی که عادی و بهنجار بودن با عمومیت و مورد توافق بودن افراد یک جامعه و مرضی و نابهنجار بودن با عدم عمومیت و مورد توافق نبودن اعضای جامعه شناخته می شود. به این معنی که یک عمل ممکن است در یک جامعه طبیعی و بهنجار باشد ولی در جامعه دیگر مرضی و نابهنجار باشد. مثل مصرف مشروبات الکلی در جامعه ما نسبت به جوامع دیگر. این مورد در دو زمان متفاوت از یک جامعه نیز صادق است. به عنوان نمونه مصرف مشروبات الکلی در جامعه ما در دو شرایط قبل و بعد از انقلاب اسلامی در جامعه ما. مثال دیگر، وجود تورم، فقر و میزان خودکشی تا حدی در یک



جامعه طبیعی و بهنجار است ولی از آن حد به بعد امری نابهنجار و مرضی تلقی می شود. در جامعه ما افزایش طلاق و نیز گسترش اعتیاد مثال هایی می توانند از مرضی و نابهنجار بودن این دو آسیب باشند.

از سوی دیگر؛ دورکیم به دو نوع تبیین جامعه شناسی نیز اشاره دارد که اولی تبیین علی (و یا تاریخی) است و دیگری تبیین کارکردی است. در تبیین علی یک پدیده اجتماعی محصول یا فرآورده یک پدیده یا پدیده های اجتماعی دیگری است. به عنوان نمونه علت پدیده خودکشی در جامعه از دید دورکیم نه علت روانشناختی بلکه علت جامعه شناختی دارد. به بیان دیگر در تبیین علی ما به دنبال چرایی و چگونگی یک پدیده اجتماعی هستیم. ولی در تبیین کارکردی به دنبال کارکرد و فایده مندی یک پدیده در جامعه هستیم.

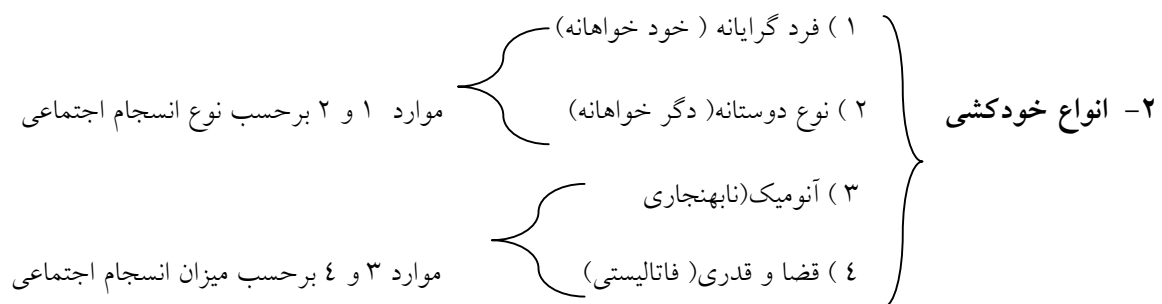
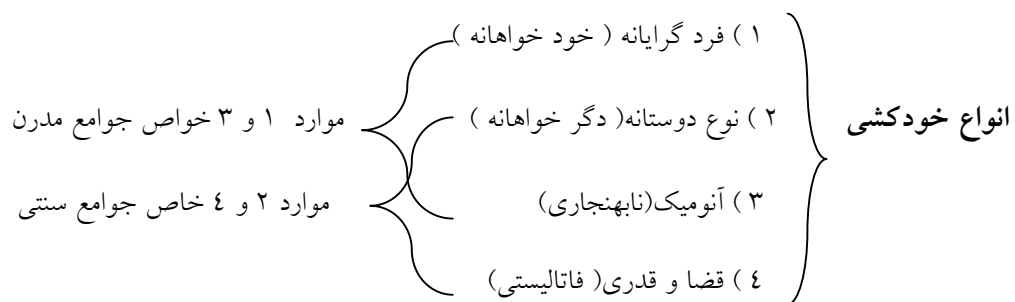
به عنوان نمونه نهاد اقتصاد که کارکردش مرتفع ساختن انرژی برای نظام اجتماعی است که می تواند به شکل پول و کالاهای مادی در جامعه باشد. و یا نهاد آموزش کارکردش جامعه پذیر کردن، آموزش و انتقال مهارت و توانایی ها به افراد می باشد.

ج- کتاب خودکشی

در این کتاب ابتدا دورکیم تعریفی از خودکشی به دست می دهد و آنرا به مرگی اطلاق می کند که نتیجه تجربه مستقیم (کردار مثبت) و منفی (کردار منفی) شخص می باشد و شخص نسبت به آن اشراف و آگاهی کامل داشته و می دانسته که به چنین نتیجه ای می رسد. تجربه مستقیم (کردار مثبت) مثل خودکشی با سلاح گرم و یا سرد. تجربه غیر مستقیم (کردار منفی) مثل ناخدایی که کشتی در حال غرقش را ترک نمی کند. مراسم ساتی زن هندو که همراه شوهرش سوزانده می شود. بعد از آن دورکیم به تبیین و سبب شناسی پدیده خودکشی می پردازد و با بررسی تجربی که انجام می دهد و آمار و ارقامی که بدست می آورد. علت



پدیده خودکشی را نه یک عامل روانشناختی بلکه یک عامل جامعه شناختی یعنی میزان و نوع انسجام اجتماعی می داند. و بر این اساس چهار نوع خودکشی را براساس میزان و نوع انسجام اجتماعی تشخیص می دهد. بدین ترتیب که:



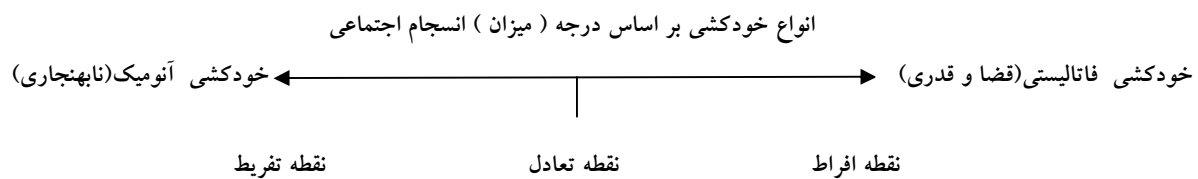


الف- انواع خودکشی براساس میزان انسجام اجتماعی:

خودکشی براساس میزان انسجام اجتماعی شامل دو نوع خودکشی آنومیک (نابهنجارانه) و فATALیستی (قضا و قدری) می باشد که به نحوه عملکرد و نظارت تنظیم کننده های قواعد رفتار اجتماعی راجع می باشد که در یک سر طیف با فقدان و در سمت دیگر با شدت روبرو هستیم که اولی خودکشی آنومیک و دومی خودکشی فATALیستی (قضا و قدری) را به دنبال دارد. ۱- خودکشی آنومیک (نابهنجارانه) ناشی از سست شدن و فقدان عملکرد تنظیم کننده های رفتار اجتماعی افراد جامعه می باشد. یعنی هنجارها اجتماعی و ارزش های فرهنگی جامعه دیگر توانایی خود را در جهت دهی و نظارت افراد جامعه از دست بدهند. به بیان دیگر این نوع خودکشی ناشی از فقدان و یا فروپاشی نظم اجتماعی می باشد. تغییرات سریع اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در جامعه می توانند؛ افراد را مستعد این نوع خودکشی نمایند. مثل خودکشی شخصی که در اثر تحولات ناخواسته و غیر قابل پیش بینی بخش اقتصادی دچار ورشکستگی می شود و خودکشی می کند. همچنین خودکشی شخصی که طلاق گرفته است. ۲- خودکشی فATALیستی (قضا و قدری): این نوع خودکشی برعکس خودکشی آنومیک که ناشی از تضعیف و فقدان نظارت قواعد کنترل اجتماعی بوده است؛ ناشی از نظارت و کنترل شدید عملکرد تنظیم کننده های رفتار اجتماعی افراد جامعه می باشد. به بیان دیگر این نوع خودکشی ناشی از شدت وحدت قوانین هنجاری و جهت دهی و نظارت اجتماعی افراد در جامعه می باشد؛ بگونه ایی که فرد را نه یارای مقابله با این تنظیم کننده ها است و نه می تواند آنرا بپذیرد. مثل خودکشی دختر و یا پسری که تن به ازدواج اجباری می دهد و یا زن هندویی که همراه شوهرش



سوزانده می شود. با توجه به مطالب فوق انواع خودکشی برحسب نوع انسجام را می توان به صورت زیر نشان داد:

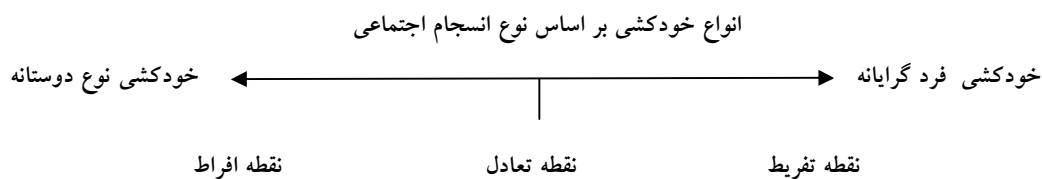


ب- انواع خودکشی بر اساس نوع انسجام اجتماعی:

خودکشی بر اساس نوع انسجام اجتماعی شامل دو نوع خودکشی فردگرایانه (خودخواهانه) و نوع دوستانه (دگرخواهانه) می باشد که به چگونگی نوع انسجام اجتماعی افراد در جامعه راجع می باشد که در یک سر طیف با آزادی و استقلال بیشتر افراد جامعه و در سر دیگر طیف با عدم چنین آزادی و استقلال روبرو هستیم که اولی خودکشی فردگرایانه و دومی خودکشی نوع دوستانه را به دنبال دارد. ۱- خودکشی فردگرایانه؛ این نوع خودکشی خاص جوامعی است که وجدان جمعی در آن ضعیف و تمایز پذیری میان افراد بالا باشد؛ به بیان دیگر افراد با استقلال فردی و آزادی بیشتر انسجام یابند؛ در چنین شرایطی بخاطر عدم وجود حمایت های لازم اجتماعی و فرهنگی از سوی جامعه فرد مستعد این نوع خودکشی می شود. به عنوان نمونه خودکشی که در میان پروتستان ها نسبت به کاتولیک ها و خودکشی که در میان مجردان نسبت به متاهلین رخ می دهد. ۲- خودکشی نوع دوستانه؛ این نوع خودکشی خاص جوامعی است که وجدان جمعی در آن بالا و تمایز پذیری میان افراد پایین باشد؛ به بیان دیگر افراد بر اساس عقاید و ارزش های مشترک انسجام یابند؛ بگونه ایی که حاضر باشند خود را برای هموعان خود فدا کنند. مانند ناخدایی



که همراه کشتی خود غرق می شود و یا از بین بردن کشتی های آمریکایی در اثر برخورد هواپیماهای ژاپنی با آن. با توجه به مطالب فوق انواع خودکشی برحسب نوع انسجام را می توان به صورت زیر نشان داد:



د- کتاب صور ابتدایی معتقدات دینی

دورکیم بر این باور بود که تمامی ادیان از دو بخش امورات لاهوتی و یا همان اعتقادات و باورها و امورات ناسوتی همان مناسک و عبادات تشکیل می شدند. او توتم پرستی را ساده ترین نمود دینی تلقی می کند که افراد قبیله و کلان را گرد هم می آورد. توتم عبارت بود از گیاه و یا حیوانی که افراد منشأ و خاستگاه خود را از آن می دانستند و به نوعی برای آن اقتدار اخلاقی قائل بودند. این توتم علاوه بر اقتداری که به لحاظ سیاسی برای اعضاء قبیله و کلان ایفاء می کرد؛ دارای کارکرد خویشاوندی نیز بود؛ بدین ترتیب که اعضاء یک قبیله بواسطه اعتقاد نسبت به یک توتم نسبت به یکدیگر محرم بوده و حق ازدواج با یکدیگر را نداشتند؛ بلکه می بایستی با فردی از قبیله دیگر ازدواج کنند. مناسک و عبادات افراد قبیله و کلان را گرد هم می آورد و هیجان جمعی را بین افراد ایجاد می کرد. بنابراین از منظر دورکیم توتم از بعد اقتدار اخلاقی، هیجان جمعی و نیز بعد کارکردی مورد بررسی می باشد.

با گذر جامعه از شکل همبستگی مکانیکی به همبستگی ارگانیکی از نقش وجدان جمعی و بویژه قواعد عرفی دینی کاسته شده است و قوائد اخلاقی قانونی و بویژه اخلاق حرفه ایی که بواسطه تمایزپذیری و بوجود آمدن نقش های متکثر ایجاد شد؛ جایگزین آن گشته است. بنابراین در دنیای مدرن، منظور از اعمال



اخلاقی پیروی از قوائد اخلاقی در جامعه است که افراد باید آنرا برحسب وظیفه و تکلیف و توجه به نفع جامعه آنرا انجام دهند؛ نه بر حسب سود و یا فایده شخصی. این امر (انجام عمل اخلاقی) موجب وابستگی افراد به جامعه می شود. بنابراین منشاء وابستگی افراد؛ جامعه است که امر مقدس تلقی می شود؛ از دید دورکیم جامعه همان خداست که لباس خدایی را از تن بدر آورده و لباس جامعه و نظم اجتماعی را به تن کرده است و لذا از دید او جامعه پرستی همان خدا پرستی است که در ادوار قدیم، بواسطه توتّم افراد کلان و قبیله را گرد هم می آورد و امروزه اعمال اخلاقی در جهت پیروی از قوائد اخلاقی قانونی جامعه چنین نقشی را ایفاء می کند.

****فهرست منابع:**

- کرایب، یان (۱۳۸۲)؛ نظریه اجتماعی کلاسیک، مترجم: شهناز مسمی پرست، تهران، انتشارات آگه، چاپ اول.
- آرون، ریمون (۱۳۷۷)؛ مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه شناسی، مترجم: باقرپرهم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
- کیویتسو، پیترو (۱۳۸۳)؛ اندیشه های بنیادی در جامعه شناسی، مترجم: منوچهر صبوری، تهران، انتشارات نی، چاپ اول.
- محسنی تبریزی، علیرضا (۱۳۸۳)؛ وندالیسم، تهران، انتشارات آن، چاپ اول.

**- ماکس وبر (۱۹۲۰-۱۸۶۴)**

وبر جامعه شناس شهیر آلمانی می باشد که پایه گذار سنت تفسیری در جامعه شناسی است؛ چراکه از منظر او جامعه شناسی فهم و یا درک تفسیری معنای ذهنی است که کنشگران به کنش های اجتماعی نسبت می دهند. او با دو روش ایده آل تایب (نوع آرمانی) و روش تطبیقی درصدد مطالعه جامعه زمان خود بوده است. او به بررسی این نکته پرداخته بود که چه ویژگی هایی در جامعه مدرن (غربی) وجود دارد که آن را از جوامع و اعصار گذشته متمایز می سازد. به عنوان نمونه نوع کنش اجتماعی غالب، نوع اقتدار و سلطه، نوع اقتصاد و نیز نوع مذهب در جامعه مدرن به چه صورت است؟ و آیا این ویژگی ها در جوامع و اعصار گذشته هم یافت می شدند. به بیان دقیقتر او به بررسی و تبیین تحولات سرمایه داری در حوزه های فردی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی علاقمند بود. او کنش عقلانی معطوف به هدف، عقلانیت صوری یا ابزاری، اخلاق مسئولیت، اقتدار عقلانی و قانونی و پروتستانیسیم (وجه زهد دنیوی آن) را در تحولات نظام سرمایه داری غرب موثر می دانست. باید خاطر نشان ساخت که او دیدگاه بدبینانه ایی نسبت به تحولات نظام سرمایه داری داشت و گسترش عقلانیت ابزاری و صوری به همراه گسترش روز افزون اخلاق مسئولیت را باعث سلطه روز افزون اقتدار قانونی و بوروکراسی (دیوانسالاری) می دانست؛ بگونه ایی که او اصطلاح قفس آهنین را برای آینده دنیای سرمایه داری متصور می شود. در ادامه به اختصار به اندیشه های وی پرداخته می شود.

**الف- کنش و انواع آن:**

وبر بر این باور است که جامعه شناسی علم مطالعه کنش اجتماعی است. همچنین بیان می کند که کنش^۱ به آن نوع رفتار انسانی اطلاق می شود که دارای معانی ذهنی خاص می باشد و همچنین بر این باور است کنش زمانی وجه اجتماعی به خود می گیرد که فرد، رفتار دیگران را در معانی ذهنی خود در نظر گیرد. باید اذعان داشت که از منظر ماکس وبر کنش بر اساس انگیزه ها و اهداف خود کنشگر در نظر گرفته می شود و نه از دیدگاه ناظر بیرونی بر این اساس وبر معتقد به چهار نوع کنش می باشد:

۱- کنش عقلانی معطوف به هدف: به آن نوع کنشی اطلاق می شود که هم هدف و هم وسیله رسیدن به هدف هر دو از دید خود شخص کنش گر عقلانی باشد. مثل کنش مهندسی که مبادرت به ساختن یک پل یا ساختمان می کند و یا کنش تاجریکه دست به یک فعالیت سود آوری می زند. ۲- کنش عقلانی معطوف به ارزش: به آن نوع کنشی اطلاق می شود که هدف ارزشی است ولی وسیله آن می تواند عقلانی باشد به عنوان نمونه شخصی که مبادرت به خودکشی نودوستانه می کند و دارای کنش عقلانی معطوف به ارزش می باشد. ۳- کنش احساساتی به کنشی اطلاق می شود که بر اساس عواطف و احساسات صرف باشد. به عنوان نمونه سیلی که مادر به فرزند خود بخاطر قابل تحمل نبودن رفتار فرزندش بر روی او می زند و یا نزاع و درگیریهایی که بین انسانها اتفاق می افتد. ۴- کنش سنتی: به کنشی اطلاق می شود که برگرفته از عادات، رسوم، سنت ها می باشد. بعنوان نمونه به کلیه دید و بازدید افراد در مراسم نوروز می توان کنش سنتی اطلاق کرد.

^۱ - بنابراین باید بین کنش و رفتار تفاوت قائل شد. رفتارها فاقد معنای ذهنی و معمولاً غیر ارادی است مثل نفس کشیدن و یا پلک زدن.

ب- قدرت، اقتدار و انواع آن:

قدرت به معنای پیش راندن اراده خود بر کنش گران جمعی یا به بیان دیگر تحمیل اراده فرد بر یک گروه معین و مشخص را قدرت گویند. در صورتیکه این قدرت مشروعیت پیدا کند در اینصورت اقتدار یا سلطه بوجود می آید. این مشروعیت اقتدار از سه طریق حاصل می شود؛ یا بواسطه سنت هاست، یا بواسطه وفاداری عاطفی و یا به بواسطه قانون است. بنابراین وبر بر این اعتقاد است که سه نوع اقتدار یا سلطه وجود دارد: ۱- اقتدار سنتی ۲- اقتدار کاریزماتیک یا فرهمندانه ۳- اقتدار عقلانی و قانونی. بنابراین می توان گفت که قدرت یک سویه است و حال آنکه اقتدار دو سویه می باشد. اول کسی که اعمال قدرت می کند و دوم کسانی که قدرت فرد یا افراد را می پذیرند.

انواع اقتدار:

الف: اقتدار سنتی: تاکید این نوع اقتدار بر روی رسوم و ارزش های سنتی می باشد که از جمله آن می توان به حکومت های پادشاهی (وراثتی) و دینی (پرهیزگاری) اشاره کرد. به بیان دیگر مشروعیت شخصی که دارای اقتدار سنتی است از طریق ارزش های سنتی و نیز ارث بدست می آید. از انواع اولیه سلطه سنتی، پیرسالاری است، یعنی کسی که به لحاظ سن و سال بهتر از همه با ارزش ها و سنت ها آشنایی دارد. از جمله ویژگی های این نوع اقتدار می توان به موارد زیر اشاره کرد: ۱- شخص رهبر بر اساس مسن بودن، فرزند ارشد بودن و ارزش های سنتی بر سر کار می آیند و اطاعت از او بیشتر جنبه تبعیدی دارد ۲- اعضاء یا مردم شهروند محسوب نمی شوند؛ بلکه یا همتایانند (در نوع پیرسالاری) هستند یا بندگان و رعایا (در



نوع پادشاهی) ۳- تخصیص پست ها و مشاغل بر اساس تواناییهای فردی و شایستگی نیست. به بیان دیگر پایگاههای اجتماعی انتصابی هستند و نه اکتسابی.

ب: اقتدار کاریزماتیک (فرهمندانه)^۱: این نوع اقتدار از طریق قداست، تواناییها و شایستگی های فردی بدست می آید و تا زمانی مشروعیت دارد که شخص مقتدر بتواند برای اداره امور جامعه از استعداد و توانمندیهای خویش استفاده کند و در صورتیکه کارایی لازم را نداشته باشد؛ اقتدار یا سلطه اش افول (ویر اصطلاح روزمرگی را برای آن به کار می برد) می کند و چنین اقتداری مستعد فروپاشی می شود. سلطه کارفرمایی مستلزم خود سپاری توده مردم به شخص رهبر است که گمان می کند برای انجام رسالتی دعوت شده است بنابراین مبنای آن عاطفی است، نه عقلانی، چرا که تمام نیروی چنین سلطه ای، اعتماد است آنهم اعتمادی بی چون و چرا. از جمله ویژگی های این نوع اقتدار می توان به موارد زیر اشاره کرد: ۱- شخص رهبر نه بر اساس قانون و نه بر اساس سنت بلکه بر اساس شایستگی فردی یا همان نیروی منحصر به فردش که دارد بر سر کار می آید. ۲- شخص کاریزما تا وقتیکه دارای آن نیروی منحصر به فرد و شایستگی فردی باشد روز به روز بر مریدانش افزوده می شود در صورتیکه قدرت کاریزمایش رو به افول نهاد و از تعداد مریدانش کاسته می شود در نتیجه یا به سمت اقتدار قانونی سوق پیدا می کند یا به سمت اقتدار سنتی. ۳- اعضاء یا مردم در زمره مریدان تلقی می شوند.

^۱ - و بر واژه " کاریزما" را از ردولف سوهم به رعایت گرفته و در تعریف آن چنین می گوید: «کیفیت استثنایی شخصی است که به نظر می رسد دارای قدرت فوق طبیعی، فوق بشری یا دست کم غیرعادی باشد که شخص به واسطه آن مقدر و سرنوشت ساز جلوه می کند، به گونه ای افراد گرد او جمع می شوند و اطاعت از او را وظیفه خود می دانند».



ج- اقتدار عقلانی و قانونی: این نوع اقتدار مشروعیت خود را از طریق قوانین موضوعه کسب می کند. این نوع اقتدار تا زمانی مشروعیت دارد که در چارچوب یا حمایت قوانین، شخص یا اشخاص اقتدار خویش را از طریق آن کسب و در جامعه اعمال کنند. سلطه مزبور غیر شخصی ترین نوع سلطه است و دیوان سالاری، نمونه برجسته این نوع سلطه. از جمله ویژگی های این نوع اقتدار می توان به موارد زیر اشاره کرد: ۱- اقتدار فرد و یا اشخاص غیر شخص و بر اساس قانون است (خواه ورود و خواه خروجشان از صحنه قدرت). ۲- در این نوع اقتدار، افراد بر اساس توانایی، تحصیلات و مهارت های فردی پایگاههای اجتماعی را اشغال می کنند. به بیان دقیقتر پایگاه ها و مشاغل اکتسابی هستند نه انتصابی ۳- اعضاء یا مردم شهروندان نامیده می شوند و دارای حقوق شهروندی می باشند و همچنین در چارچوب پیش بینی شده در قانون ملزم به اطاعت هستند.

ج- اخلاق پروتستان و روح سرمایه داری:

وبر در کتاب مزبور ابتدا آمارهایی را از دو مذهب کاتولیک و پروتستان ارائه می دهد مبنی بر اینکه اکثر رهبران تجاری، صاحبان سرمایه و نیز کارگران بسیار ماهر و حتی بیشتر کارشناسان فنی و اقتصادی بنگاههای تجاری، پروتستانها هستند و نیز وبر به نوع تحصیلی که خانواده های کاتولیک و پروتستان برای فرزندان خود در نظر می گیرند اشاره می کند، بدین صورت که پروتستانها به رشته های فنی، صنعتی و تجاری می پردازند، در حالی که کاتولیک ها به آموزش حرفه ای بسنده می کنند. و در نهایت ضمن آنکه و بر به این نکته اشار می کند که پروتستانها در هر موقعیتی به فعالیتهای اقتصادی، عقلانی توجه دارند، تحرک اجتماعی عمودی نزد آنان نسبت به کاتولیک ها، بیشتر است. وبر پس از ارائه این آمارها و تجزیه و تحلیل



متوجه می شود که علت اصلی داشتن روحیه اقتصادی در نزد پروتستانها، ناشی از وضعیت سیاسی و تاریخی نبوده، بلکه باورهای مذهبی هم در این امر موثر بودند و او در مییابد که مذهب (مذهب پروتستانی) به نوعی باعث تشویق روحیه سرمایه داری می شود.

حال وبر خود مذهب را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد و در می یابد که به کاتولیک ها به زهد اخروی باور داشتند و در دنیای بسته و محدودی زندگی می کردند و اگر گناهی مرتکب می شدند، نزد کشیشان در کلیسا رفته و طلب آمرزش می کردند و لذا افراد عامل رستگاری خود را در کلیسا و کشیشان می دانستند، تا اینکه رفته رفته، شخصی به نام مارتین لوتر پیدا شد و گفت:

"اولا زندگی رهبانی و زهد اخروی مردود است و دوماً گناهان افراد به واسطه کلیسا پاک می شود و کلیسا باعث رستگاری و سعادت اخروی نمی شود، بلکه عامل رستگاری کار و پیشه است که باید آنرا با یک حس دینی (حس مسئولیت داشتن) به انجام رساند" و این مسئله کم کم باعث شکاف میان پروتستانها و کاتولیک ها شد و پروتستانها عامل رستگاری را حرفه و شغل و انجام آن به صورت متدیک می دانستند. همچنین لوتر مخالف خوشگذرانی و بریز و پاش بود. بعدها شخصی به نام جان کالون روی کار آمد و مساله تقدیر سرنوشت ازلی را مطرح کرد و گفت که از اول معلوم است که چه کسی به بهشت و چه کسی به جهنم می رود. بنابراین پرداختن به زهد اخروی و نیز زهد دنیوی تاثیر چندانی ندارد. بنابراین گفته های لوتر و کالون در نهایت در افراد چیزی به نام زهد دنیوی ایجاد شود، به گونه ای که پروتستانها در ابتدا صومعه ها را از بین بردند (منظور صومعه زهد اخروی) ولی همه دنیا را به صومعه تبدیل نمودند (منظور صومعه زهد دنیوی) لذا تنها عمل رستگاری خود را در زهد دنیوی یعنی کار و کوشش و انجام آن به



صورت عقلانی می دیدند و وقتی که جامعه به این طرف گام نهاد یعنی توجه به زهد دنیوی یک ثروت عظیم و انباشت سرمایه به وجود آمد که بعدها منجر به نظام سرمایه داری شد. بنابراین عامل تحول یا دقیقتر علت تسهیلی سرمایه داری در حوزه فرهنگی، مذهب پروتستان بود. وبر، بعدها این نظر مارکس را که عقیده داشت نظام سرمایه داری براساس غارتگری به وجود آمده است، رد می کند و به مسئله زهد دنیوی اشاره می کند و غارتگری و استعمارگری را به اشرافیت سنتی و نیز قدرت نظامیگری موجود در نظام سرمایه داری معطوف می دارد. چیزی که ما از نظام سرمایه داری در حال حاضر می بینیم. قسمت پایانی آن که همانا مصرفی بودن آن است و تصور هم می کنیم که سرمایه داری از آغاز چنین بوده است. در حالی که این نظام به واسطه زهد دنیوی (کار و کوشش) و انجام آن به صورت عقلانی شکل گرفته که مبنای آن پروتستانیسم بوده و بر در نهایت می گوید که نظام سرمایه داری آنقدر عقلانی می شود (یعنی رشد روزافزون عقلانیت ابزاری) که تبدیل به قفس آهنین خواهد شد.

د- روش شناسی ماکس وبر

از عناصر روش شناسی ماکس وبر ایده آل تایپ سازی و روش مقایسه ای (تطبیقی) است
 الف) ایده آل تایپ: و بر در نمونه آرمانی می گوید: نمونه آرمانی یک پدیده کاملاً ذهنی، انتزاعی، غیر مبهم و دقیق است که از طریق آن می توان واقعیت مبهم و ناپایدار که به طور اغفال کننده و ملموس است را درک کرد. به بیان دیگر نمونه آرمانی، یک جنبه از واقعیت اجتماعی است که برای تبیین پدیده های اجتماعی به کار برده می شود، مقولات و مصادیقی چون: اخلاق پروتستان، روح سرمایه داری، بوروکراسی، کاریزما، و عقلانیت همگی از دید وبر نمونه های آرمانی می باشند که می توان از آنها قالب ذهنی ساخت



که تمام ویژگی های ممکن مورد نظر را در خود داشته باشد و بعد به سراغ پدیده های اجتماعی رفت و به توصیف و تبیین آنان پرداخت.

به طور دقیق و یقین می توان چنین گفت که تیپ ایده آل جزء ابزار و وسیله اکتشافی برای صراحت و یکنواختی معنادار به موضوع تحقیق چیز دیگری نیست. به بیان دیگر نمونه های آرمانی شیوه های خالص تجربی هستند که محقق به مقتضیات تحقیق وضع می کند و اگر در عمل کارایی لازم را نداشته باشند، رهایشان می کند. بنابراین با توجه به مطالب فوق ارزش نمونه های آرمانی منحصر به وسیله کارایی و بازدهی آنان در تحقیق تعیین می شود و لذا نمونه آرمانی فی نفسه نه درست و نه نادرست است؛ بلکه چون هر ابزاری ممکن است مفید یا بی فایده است.

ب) روش مقایسه ای (تطبیقی)، این روش چنان است که محقق نتیجه حاصل را با نتایج موجود یا گذشته و یا در جوامع دیگر مورد بررسی و مقایسه قرار می دهد تا دریابد که آیا چنین موردی در زمان و مکان دیگر هم بدست آمده است. کاری که او در مورد پروتستانسم و سرمایه داری انجام داد و ملاحظه کرد که چنین موردی قابل تطبیق بر جوامع دیگر نیست؛ یعنی آن روحیه مذهبی که باعث پیشرفت نظام سرمایه داری در غرب شد؛ باعث پدید آمدن چنین روحیه ای در جوامع دیگر نشد.

*فهرست منابع:

- فروند، ژولین (۱۳۶۲)، جامعه شناسی ماکس وبر، مترجم: عبدالحسین نیک گوهر، تهران انتشارات نیکان.
- وبر، ماکس (۱۳۷۱)، اخلاق پروتستان و روح سرمایه داری، مترجم: عبدالمعبود انصاری، تهران انتشارات سمت.
- وبر ماکس (۱۳۷۴)، اقتصاد و جامعه، مترجمین: عباس منوچهری، مهرداد ترابی نژاد، مصطفی عماد زاده تهران، انتشارت موسی.



- کرایب، یان (۱۳۸۲)؛ نظریه اجتماعی کلاسیک، مترجم: شهناز مسمی پرست، تهران، انتشارات آگه، چاپ اول.

- کیویتسو، پیتر (۱۳۸۳)؛ اندیشه های بنیادی در جامعه شناسی، مترجم: منوچهر صبوری، تهران، انتشارات نی، چاپ اول.

- کارکردگرایی ساختاری

همانگونه که در قسمت پارادایم واقعیت اجتماعی اشاره شده است؛ نظم گرایان به توافق ارزشی و میزان انطباق افراد با الگوهای فرهنگی و اجتماعی یا ارزشها و هنجارهای موجود توجه نشان می دهند. بنابراین توافق اجتماعی، نظم اجتماعی و مکانیسم ها و ابزارهای موجود در راه رسیدن به این نظم و توافق وجه غالب این رویکرد نظری از پارادایم واقعیت اجتماعی می باشد. کارکردگرایی ساختاری یکی از مهمترین مکتب این رویکرد نظری می باشد که در این قسمت به آن پرداخته می شود.

ریشه های تاریخی این مکتب را باید در آراء آگوست کنت (اصل تقدم کل بر جزء مبنی بر اینکه در بررسی کل یا جامعه اولاً باید به روابط اجزاء با یکدیگر و نیز ارتباط آن با کل و یا جامعه مورد بررسی توجه کرد)، امیل دورکیم (مبحث تبیین کارکردی مبنی بر اینکه مبنی بر اینکه یک پدیده اجتماعی چه وظیفه یا کارکردی را در جامعه انجام می دهد و چه نیازی را مرتفع می سازد)، هربرت اسپنسر (چراکه او بر این باور بوده است که این نیاز و یا مقتضیات ساختی - کارکردی جامعه و یا نظام اجتماعی است که علت بوجود آورنده نهادهای اجتماعی است)، فردیناند دوسوسور (ساختار زبانی)، کلود لوی اشتروس (ساختار ذهن بشری)، برانسیلاو مالینوفسکی و رادکلیف براون مردم شناس جستجو کرد.



تالکوت پارسونز (با طرح نظریه ساختار کنش و نظریه نظام ها)، کینگزلی دیویس و ویلبرت مور (با طرح مفهوم قشریندی اجتماعی)، رابرت کی مرتن (با طرح مبحث سطوح تحلیل کارکردی ساختی، ساختار اجتماعی و بی هنجاری اجتماعی، انواع کارکردهای اجتماعی) مهمترین نظریه پردازان مکتب کارکردگرایی ساختاری می باشند. در ادامه به اختصار به آنان پرداخته می شود.

تالکوت پارسونز (۱۹۷۹-۱۹۰۲)

تالکوت پارسونز مهمترین نظریه پرداز کارکردگرایی ساختاری می باشد؛ بگونه ایی که این مکتب با نام وی عجین شده است. بیشترین شهرت وی در ذیل این مکتب به الگویی بر می گردد که چهار تکلیف و یا کارکرد را برای سیستم و یا نظام در نظر می گیرد و به الگوی *AGIL* معروف است و در دو نظریه ساختار کنش اجتماعی و نیز نظریه نظام اجتماعی بسط و گسترش پیدا می کند. در ادامه به این چهار تکلیف کارکردی و نیز کاربرد آن در نظریه ساختار کنش اجتماعی و نیز نظریه نظام ها پرداخته می شود.

نظام

سیستم و یا نظام به مجموعه و یا شبکه ایی از اجزاء که دارای روابط متقابل (تعامل) باشند؛ اطلاق می شود؛ به عنوان نمونه بدن ما سیستم و یا نظامی است که دارای اجزاء مختلفی می باشد و هر کدام از این اجزاء کاری را انجام می دهند و علاوه بر این با اجزاء دیگر روابط متقابل (تعامل) دارند. همچنین جامعه یک سیستم و نظام می باشد که از اجزاء گوناگونی همچون خرده نظام فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تشکیل شده است که هر کدام از این اجزاء در عین اینکه کارکرد (وظیفه ایی) را در جامعه انجام می دهند با



سایر اجزاء برای رسیدن به تعادل در رابطه هستند. بنابراین سیستم و یا نظام شبکه ایی از اجزاء مختلف می باشد.

ساخت

ساخت به معنای تعادل میان اجزاء، کنش متقابل الگومند(پایدار و تکرار شونده)، کنش متقابل اجتماعی الگومند(پایدار و تکرار شونده)، روابط متقابل(تعامل) پایدار و تکرار شونده می باشد. اگر به تعریف سیستم و یا نظام برگردیم شبکه ایی از اجزاء مختلف بودن، سیستم و روابط متقابل الگومند، پایدار و تکرار شونده اجزاء ساخت می باشد.

کارکرد

کارکرد به معنای وظیفه، تکلیف، پیامد، عملکرد اجزاء در داخل یک سیستم و یا نظام اجتماعی می باشد. به عنوان نمونه عملکردی که هر یک از اجزاء بدن انجام می دهند و یا تکلیفی که هر یک از خرده نظام های اجتماعی در جامعه انجام می دهند.

چهار تکلیف یا کارکرد سیستم یا نظام

از دید پارسونز سیستم و یا نظام خواه فردی و یا اجتماعی باشد؛ چهار تکلیف، وظیفه و یا کارکرد را به عهده دارند؛ که عبارتند از:

(۱) انطباق، تطبیق پذیری: هر سیستم و یا نظامی برای بقا خود از یک سو باید خود را با محیط(طبیعی و اجتماعی) انطباق دهد و از سوی دیگر؛ محیط را متناسب با نیازهایش هماهنگ سازد. ارگانیسم رفتاری و اقتصاد به ترتیب برای موجود زنده و ارگانیسم اجتماعی این کارکرد را انجام می دهند.



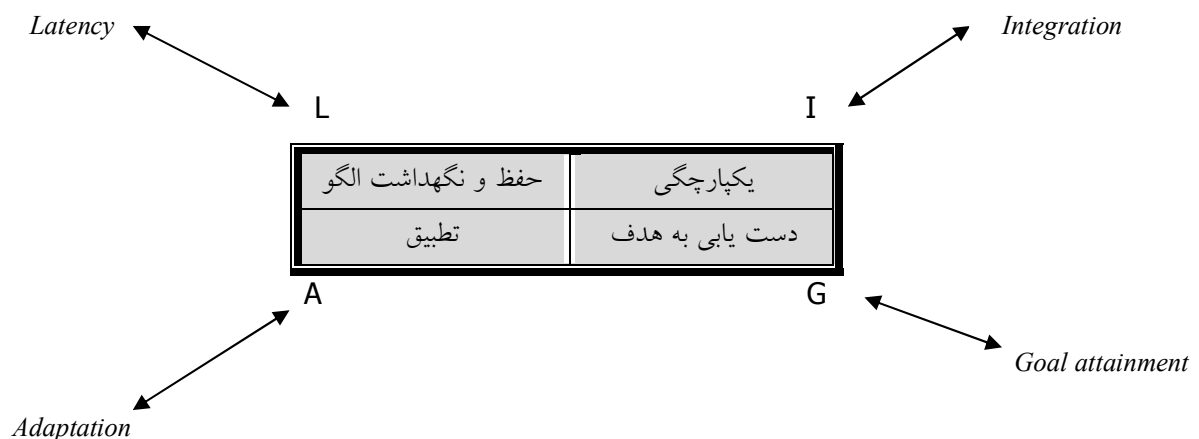
۲) دست یابی به هدف: هر سیستم برای بقاء خود نیازمند به در نظر گرفتن اهدافی است و برای این منظور ابزار و وسایل مورد نیاز را برای دست یابی به آن اهداف تدارک می بیند. نظام شخصیت (متشکل از نیازهای ارگانیک رفتاری و انتظارات نهادینه شده اجتماعی) و سیاست به ترتیب برای ارگانیک رفتاری و ارگانیک اجتماعی این کارکرد را انجام می دهند.

۳) یکپارچگی: هر سیستم برای بقاء خود نیازمند تعادل و یکپارچگی می باشد و برای این منظور از مکانیسم های کنترل بهره می گیرد. نظام اجتماعی، اجتماع جامعه ای و یا عرف اجتماعی به ترتیب برای ارگانیک رفتاری و ارگانیک اجتماعی این کارکرد را انجام می دهند.

۴) حفظ و نگهداشت الگو: هر سیستم برای بقاء خود نیازمند حفظ و نگهداشت الگو می باشد. نظام فرهنگی، نظام اعتقادی و یا نظام جامعه پذیری به ترتیب برای ارگانیک رفتاری و ارگانیک اجتماعی این کارکرد را انجام می دهند.

به طور خلاصه این چهار تکلیف و یا کارکرد سیستم و نظام ها را می توان به صورت زیر نمایش داد:

الگوی آجیل (AGIL) تالکوت پارسونز





نظریه ساختار کنش اجتماعی

تالکوت پارسونز کنش اجتماعی را رفتار معنادار انسان می داند که دارای انگیزه‌های بیرونی یا محیطی است. از دید پارسونز؛ « انسان بر مبنای احساساتی که او را برمی انگیزد، افکاری که در سر دارد؛ ادراکی که از محیطش دارد؛ انگیزه‌هایی که او را به عمل وا می دارد؛ واکنشهایی که در برابر کنشهای خودش دارد، کنش اجتماعی خود را شکل می دهد».

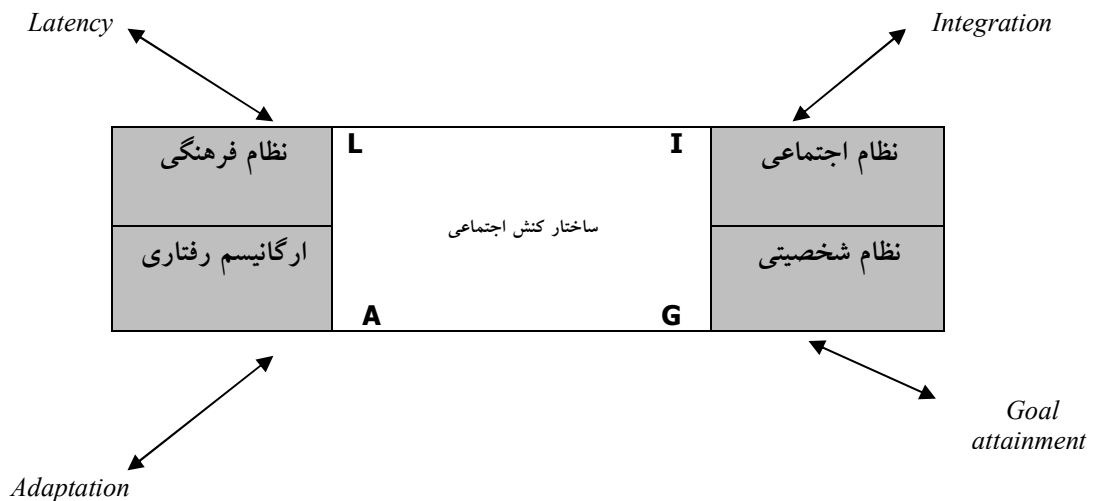
پارسونز کنش اجتماعی را دارای چهار جزء زیر می داند:

- ۱- ارگانیزم رفتاری (انگیزه‌های درونی) // فرد کنشگر
- ۲- نظام شخصیتی (ترکیبی از انگیزه های درونی و بیرونی یا دقیقتر بگوئیم ترکیبی از نیازهای کنشگر و انتظارات اجتماعی و فرهنگی نهادینه شده نظام های اجتماعی و فرهنگی در کنشگر) // اهداف و وسایل به همراه ارزش های فرهنگی و هنجارهای اجتماعی نهادینه شده در کنشگر
- ۳- نظام اجتماعی (انگیزه‌های بیرونی یا محیطی) // محیط اجتماعی کنشگر
- ۴- نظام فرهنگی (انگیزه‌های بیرونی یا محیطی) // محیط فرهنگی کنشگر

با توجه به اجزاء چهارگانه کنش اجتماعی؛ کنش اجتماعی براساس رویکرد پارسونز به صورت زیر می باشد: « انسان بر مبنای احساساتی که او را برمی انگیزد، افکاری که در سر دارد (ارگانیزم رفتاری)؛ ادراکی که از محیطش دارد؛ انگیزه‌هایی که او را به عمل وا می دارد (نظام شخصیتی، نظام اجتماعی و نظام فرهنگی)؛ واکنشهایی که در برابر کنشهای خودش دارد (نظام اجتماعی و نظام فرهنگی)، کنش اجتماعی خود را شکل می دهد».



به طور خلاصه نظریه ساختار کنش اجتماعی را می توان به صورت زیر نمایش داد:



از دید تالکوت پارسونز؛ کنش اجتماعی در قالب هنجارها اجتماعی و ارزشهای فرهنگی سازمان می یابد؛ به بیان دقیقتر: هنجارهای اجتماعی و ارزش های فرهنگی کنش فرد را همواره در جهت همناوایی نهایی با نظام فرهنگی و اجتماعی سوق می دهد. به عبارت دقیقتر، از دید تالکوت پارسونز کنش های اجتماعی افراد در جامع تابعی از ارزش های فرهنگی و اجتماعی حاکم بر جامعه می باشند که فرد طی مراحل مختلف جامعه پذیری آنها را می گیرد. در واقع این ارزش ها هستند که در عمل، شرایط ساختی کنش اجتماعی را تشکیل می دهند. با این وجود این ارزش ها بسیار متنوعند، لیکن پارسونز آنها را به چند نوع اساسی که الگوهای تحلیلی وی را تشکیل می دهند؛ طبقه بندی می کند و مفهوم متغیرهای الگویی را خلق می کند. متغیرهای الگویی پارسونز تجلی ارتباط بین نظام شخصیتی و نظام فرهنگی و اجتماعی است؛ بدین معنی که ارزشها و عناصر فرهنگی و اجتماعی یک جامعه از سوی اعضایش درونی شده و جزء ساخت نظام شخصیت افراد می گردند.

به بیان دقیقتر، به نظر پارسونز، متغیرهای الگویی، واقعیت هایی هستند که جنبه عمومی و اجتماعی دارند و بیانگر تاثیر ویژگیهای ساختی هر نظام اجتماعی بر رفتار فرد هستند. در واقع متغیرهای الگویی، جهت گیری ارزشی در نقشی است که از فرد انتظار می رود در هر نظام اجتماعی ایفاء کند. به عبارتی این متغیرها دلالت بر الگوهای ارزشی متفاوت دوگانه حاکم بر رفتار فرد در ارتباط با دیگران دارند. پارسونز بر این باور است که جهت گیری های دوگانه ارزشی در عین تناقض با یکدیگر در ترکیبات مختلف، بیانگر ماهیت روابط میان نقش ها در هر جامعه هستند که در نهایت ساخت هر جامعه را مشخص می کنند. وی متغیرهای الگویی را در قالب موارد زیر مطرح می کند:

۱- عام گرایی در برابر خاص گرایی (جمع گرایی در برابر فردگرایی): این متغیر الگویی که دارای شمول اجتماعی، سیاسی و اقتصادی می شود؛ به این معنی است که افراد در رویارویی با پدیده های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خاص گرا و متمرکز عمل می کنند و یا دارای جهت گیری عام هستند و منافع عمومی را نیز لحاظ می کنند. تمرکزگرایی قدرت اقتصادی و سیاسی و نیز قومیت گرایی را می توان از این لحاظ در زمره جهت گیری خاص گرا تلقی کرد.

۲- ماهیت در برابر دستاورد: این متغیر الگویی به این معنی است که هرگاه کنشگر در مورد یک پدیده اعم از طبیعی و یا اجتماعی برحسب کارکردش و یا عمل و نتیجه آن داوری کند؛ برحسب شق دستاورد عمل کرده است. ولی هرگاه کنشگر در مورد یک پدیده اعم از طبیعی و یا اجتماعی برحسب آنچه که هست و جدا از کارکرد و نتیجه اش داوری و قضاوت بکند؛ برحسب شق ماهیت عمل کرده است.



۳- اشاعه در برابر ویژگی (کل گرایی در برابر جزء گرایی): به این معنی است که اگر فرد تمایل داشته باشد با کنشگران دیگر صرفاً در برخی جهات رابطه داشته باشد، بر حسب شق ویژگی عمل کرده است. ولی اگر فرد تمایل داشته باشد با کنشگران دیگر در تمامی جهات رابطه همه جانبه داشته باشد، بر حسب شق اشاعه عمل کرده است.

۴- کنش عاطفی در برابر کنش غیرعاطفی: بدین معنی است که افراد در تصمیم گیری هایشان احساس و عواطف را دخالت دهند و یا بر مبنای عقل و منطق عمل کنند.

۵- فعال گرایی در برابر انفعال گرایی: بدین معنی است که افراد در برخورد با مسائل و نیز تصمیم گیری هایشان فعال عمل می کنند و یا دارای شخصیتی منفعل می باشند.

در مورد ترکیب متغیرهای الگویی در جوامع مختلف، پارسونز معتقد است که هر چه جامعه به طرف صنعتی و مدرن شدن پیش می رود، گرایش به جهت گیری جمعی در مقابل جهت گیری فردی، کنش عقلانی در برابر کنش عاطفی، اشاعه در برابر ویژگی (کل گرایی در برابر جزء گرایی) و ماهیت در برابر دستاورد و بالاخره فعال گرایی در برابر انفعال گرایی افزایش پیدا می کند.

نظریه نظام اجتماعی

تالکوت پارسونز؛ نظام اجتماعی یا جامعه را متشکل از چهار خرده نظام به شرح زیر می داند:

۱- نظام اعتقادی، نظام جامعه پذیری (خرده نظام فرهنگی): این خرده نظام کارکرد حفظ و نگهداشت الگوهای فرهنگی را در جامعه به عهده دارد. این خرده نظام ترکیب یافته است از ایده‌ها، اندیشه‌ها، آرزوها، اعتقادات، باورهای جمعی و آداب و رسوم و... زندگی اجتماعی است که فرد از جامعه حال و گذشته اش

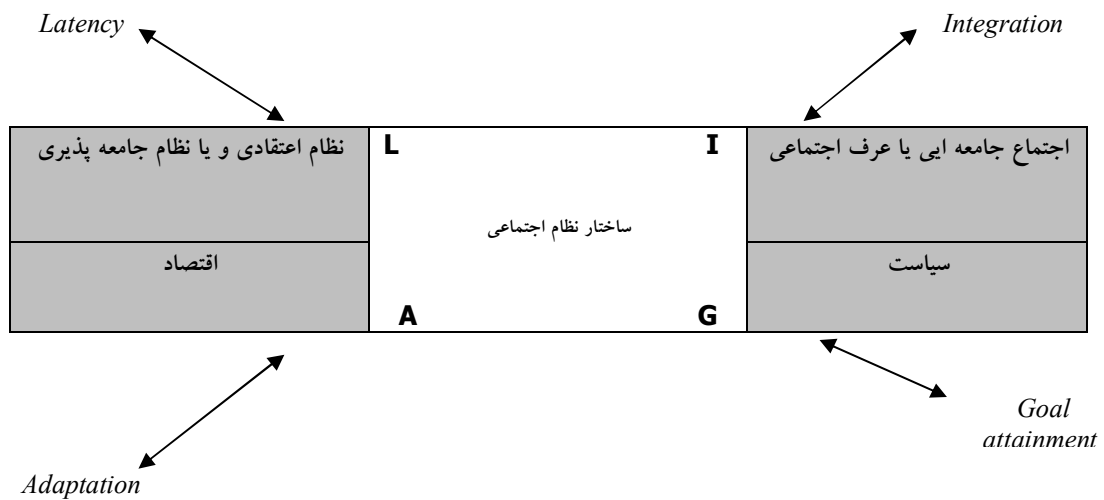


فرا گرفته است. خرده نظام فرهنگی کارکرد حفظ و نگهداشت الگوهای فرهنگی را بواسطه فرایند جامعه پذیری (اجتماعی شدن) و از طریق مکانیسم های جامعه پذیری همچون: نهاد خانواده، نهاد آموزش، نهاد مذهب، نهاد رسانه انجام می دهد.

۲- اجتماع جامعه یا عرف اجتماعی (خرده نظام اجتماعی): این خرده نظام کارکرد یکپارچگی و تعادل را بواسطه مکانیسم های کنترلی همچون تسری هنجاری های اجتماعی در قالب قوانین و مقررات در جامعه برعهده دارد. این خرده نظام از یک سو بین اجزاء خودش و از سوی دیگر بین سه خرده نظام دیگر تعادل و یکپارچگی ایجاد می کند. به عنوان نمونه کارکرد حفظ امنیت اجتماعی در جامعه که قوه قضائیه و نیروی انتظامی انجام می دهند و یا عملکرد قوه مقننه که وظیفه تدوین قوانین را بر عهده دارد.

۳- خرده نظام سیاسی: این خرده نظام کارکرد دست یابی به هدف را انجام می دهد؛ یعنی مشخص کردن اهداف و وسایل و نیز بسیج کنشگران برای دست یابی به اهداف. به عنوان نمونه عملی که قوای مجریه در جامعه ما انجام می دهند.

۴- خرده نظام اقتصادی: این خرده نظام کارکرد انطباق و سازگاری با محیط را برای جامعه انجام می دهد؛ به بیان دقیقتر تأمین کننده انرژی برای سایر خرده نظام ها و جامعه می باشد. به عنوان نمونه عملی که بانک مرکزی، بازار بورس و سایر بنگاههای اقتصادی در یک جامعه انجام می دهند. به طور خلاصه ساختار نظام اجتماعی را می توان به صورت زیر نمایش داد:



پارسونز همچنین اشاره می کند که دو خرده نظام: ۱- نظام اعتقادی، نظام جامعه پذیری (خرده نظام فرهنگی) و ۲- اجتماع جامعه ایی یا عرف اجتماعی (خرده نظام اجتماعی) از میزان اطلاعات بالا و دو خرده نظام: ۱- خرده نظام اقتصادی و ۲- خرده نظام سیاسی از میزان اطلاعات بالایی برخوردار می باشند. از سوی دیگر بین چهار خرده نظام؛ خرده نظام فرهنگی دارای بیشترین میزان اطلاعات و خرده نظام اقتصادی دارای بیشترین میزان انرژی می باشد.

همچنین این خرده نظام ها علاوه بر کارکردی که در جامعه به عهده دارند؛ با یکدیگر نیز در تعامل می باشند؛ به عنوان نمونه خرده نظام اقتصادی انرژی لازم را برای خرده نظام فرهنگی فراهم می کند و در عین حال از آن اطلاعات دریافت می دارد. به عنوان نمونه خرده نظام اقتصادی؛ پول، امکانات و تجهیزات اجزاء خرده نظام فرهنگی همچون نهاد آموزش را تدارک می بیند و در عوض از آن نیروی متخصص برای عملکرد و کارکرد بهینه خود در جامعه تحویل می گیرد.



ایرادات وارده بر مکتب کارکردگرایی ساختاری

بر این مکتب ایرادات مختلفی همچون: ۱- تأکید بیش از حد بر نظم و توافق اجتماعی و به توجهی به فرایند تغییر و دگرگونی اجتماعی، این مکتب حتی آنجا که مبادرت به تعریفی از تکامل اجتماعی می کند؛ باز رویکردی نظم گرایانه دارد؛ چراکه تکامل اجتماعی را افزایش قدرت بقای خرده نظام های اجتماعی متمایز شده می داند. ۲- حال نگر بودن و بی توجهی به فراگرد تاریخی در چگونگی ساماندهی نظام اجتماعی، ۳- دچار دور و یا این همانی است؛ چراکه کل را برحسب جایگاه اجزاء و اجزاء را برحسب کل تعریف می کند، ۴- بی توجهی به کنشگران اجتماعی؛ چراکه این مکتب بر این باور می باشد که در درون ساختارهای اجتماعی منزلت های نقشی وجود دارد و کنشگران انسانی بواسطه نقشی که در درون این منزلت ها انجام می دهند در خدمت کل و یا سیستم می باشند. ۵- مشروعیت بخشیدن به الیت ها یا نخبگان قدرت؛ چراکه این نظریه با طرح مفهوم قشربندی اجتماعی (مجموعه ایی از سلسله منزلت های نقشی در داخل نظام اجتماعی) و ضرورت کارکردی دانستن آن به نوعی به جایگاه های منزلتی نخبگان قدرت مشروعیت می بخشد.^۱ ۶- توصیفی بودن این رویکرد نظری؛ چراکه صرفاً یا به توصیف و یا تبیین

^۱ - مفهوم قشربندی اجتماعی توسط کینگزلی دیویس و ویلبرت مور در ذیل مکتب ساختی کارکردی مطرح شده است. آنان بر این باور می باشند که قشربندی اجتماعی ضرورت کارکردی دارد؛ یعنی وجودش در داخل نظام اجتماعی نه تنها کارکرد مثبت دارد، بلکه لازم و ضروری است. از نقطه نظر آنها قشربندی به « نظام و یا شبکه ایی از سلسله مراتبی از منزلت های نقشی در داخل نظام اجتماعی » است که یک جامعه برای پایداری و دوام علاوه بر توجه به الگوهای فرهنگی و اجتماعی معیارین باید به آنها توجه داشته باشد. آنها بر این باور هستند که برخی از نقش های اجتماعی ناخوشایند می باشند؛ چراکه نیازمند دانش، تخصص و مهارت بالا می باشند (مثل نقش یک مدیر و یا یک پزشک با تخصص بالا). در مقابل برخی از نقش های اجتماعی خوشایند می باشند؛ چراکه نیازمند دانش، تخصص و مهارت بالا نمی باشند (مثل نقش یک پرستار، آموزگار، رفتگر، کارگر و...). بنابراین آنها نتیجه می گیرند به منظور ترغیب افراد به نقش های اجتماعی ناخوشایند (نقش هایی نیازمند دانش و تخصص بالا)، جامعه باید پاداش های بیشتری را برای آنان در نظر گیرد. ایراداتی بر این نظریه وارد شده است. به عنوان نمونه نمی توان عملکرد مثبت یک پرستار و یا یک رفتگر را در داخل نظام اجتماعی نادیده گرفت؛ چراکه اینگونه منزلت های نقشی برای بقاء جامعه لازم و حتی ضروری می باشد.



کارکردی ساختارها و خرده نظام های اجتماعی در داخل نظام اجتماعی می پردازد و از پرداختن به تبیین علی ناتوان است؛ به بیان دقیقتر نمی تواند علت یابی کند که چرا یک ساخت و یا خرده نظام اجتماعی اینگونه که هست سامانمند شده اند و صرفاً آنرا به سطح تبیین کارکردی تقلیل می دهد.

*فهرست منابع:

- ریتزر، جورج (۱۳۸۴)؛ نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر، مترجم: محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی، چاپ هشتم.
- توسلی، غلامعباس (۱۳۷۴)؛ نظریه های جامعه شناسی، تهران، انتشارات سمت، چاپ اول.
- کرایب، یان (۱۳۷۸)؛ نظریه اجتماعی مدرن، مترجم: عباس مخبر، تهران، انتشارات آگه، چاپ اول.
- روشه، گی (۱۳۷۷)، جامعه شناسی تالکوت پارسونز، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، تهران: انتشارات تبیان.
- ازکیا، مصطفی (۱۳۸۴)؛ جامعه شناسی توسعه، تهران، انتشارات کیهان، چاپ پنجم.
- کیویتسو، پیتر (۱۳۸۳)؛ اندیشه های بنیادی در جامعه شناسی، مترجم: منوچهر صبوری، تهران، انتشارات نی، چاپ اول.
- ورسلی، پیتر (۱۳۷۳)؛ جامعه شناسی مدرن، مترجم: حسن پویان، تهران، انتشارات چاپ پخش، چاپ اول.
- تنهایی، حسین ابوالحسن (۱۳۷۴)، درآمدی بر مکاتب و نظریه های جامعه شناسی، مشهد: نشر مرندیز، جلد دوم، چاپ اول.

رابرت کی مرتن (۱۹۱۰-۲۰۰۳)

نظریه های رابرت مرتن به نظریه های با برد متوسط (میان برد) اشتها دارد؛ او در مطالعات خود سطوح نظری را با سطوح عملی و تجربی تلفیق نمود. بهترین نمونه این کار را می توان در ساختار اجتماعی و بی هنجاری اجتماعی (بی سازمانی اجتماعی) مشاهده کرد. او انواع کارکردها همچون کارکرد مثبت، منفی (کژکارکرد)، آشکار و پنهان را مطرح ساخته است.

تحلیل ساختی کارکردی و سه اصل کارکردی و نقد مرتن به آن

از دید رابرت مرتن، واحد تحلیل ساختی کارکردی باید یک فقره معیارین باشد؛ یعنی الگودار و تکرار شونده باشد. او توجه خود را به سازمان، نقش ها، نهاد، گروه های اجتماعی و یا به طور کلی پدیده های اجتماعی میان برد معطوف کرد و به همین خاطر نظریه های او به نظریه های با برد متوسط (میان برد) مشهور می باشد. از دید رابرت مرتن کارکرگرای ساختی دارای سه اصل به شرح می باشد: ۱- اصل وحدت کارکردی، ۲- اصل عمومیت (شمول عام) کارکردی و ۳- اصل ضرورت کارکردی.

۱- اصل وحدت کارکردی بر این باور است که الگوهای فرهنگی و اجتماعی معیارین (پایدار و تکرار شونده) برای سیستم جنبه کارکردی دارند. ایراد مرتن: در نظام های ساده ممکن است صادق ولی برای نظام های پیشرفته ممکن است جنبه کژکارکردی داشته باشد. به عنوان نمونه آلودگی های زیست محیطی که گسترش صنعت بوجود آورده است.

۲- اصل عمومیت کارکردی بر این باور است که الگوهای فرهنگی و اجتماعی معیارین (پایدار و تکرار شونده) برای سیستم کارکرد مثبت دارند. مرتن در این زمینه گسترش سلاح های کشتار جمعی را مثال می زند که نه تنها کارکرد مثبت دارد؛ بلکه کارکرد منفی دارند.



۳- اصل ضرورت کارکردی بر این باور است که الگوهای فرهنگی و اجتماعی معیارین (پایدار و تکرار شونده) برای سیستم ضروری هستند. ایراد مرتن: ضرورت قشربندی اجتماعی مطرح شده و نیز وجود تبعیض نژادی، جنسیتی و... نه تنها ضرورت ندارند؛ بلکه برای سیستم مضر می باشند.

مفهوم کارکرد و انواع آن

همانگونه که در ذیل آراء پارسونز هم به آن اشاره شده است؛ کارکرد به معنای وظیفه، تکلیف، پیامد، عملکرد اجزاء در داخل یک سیستم و یا نظام اجتماعی می باشد.

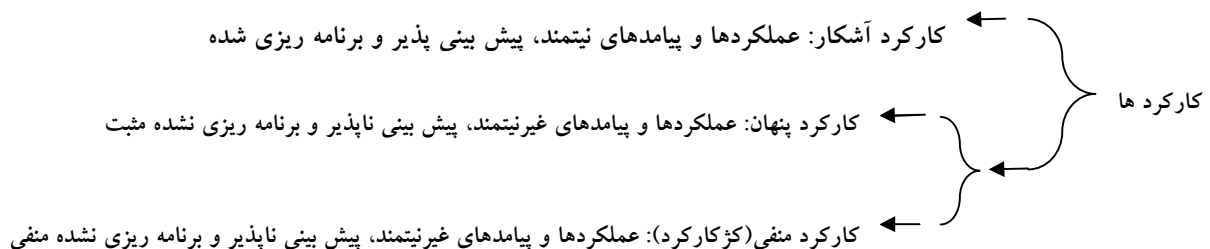
رابط مرتن کارکرد را به عنوای همچون کارکرد مثبت (عملکرد و پیامدهایی که برای سیستم مثبت باشد)، کارکرد منفی یا کژکارکرد (عملکرد و پیامدهایی که برای سیستم منفی و مضر باشد) و بی کارکرد (عملکرد و پیامدهایی که در گذشته دارای کارکرد برای سیستم بوده است ولی در زمان حال کارکردی برای جامعه ندارد). اما بیشترین شهرت مرتن در رابطه با طرح مفهوم کارکردها به مبحث او در مورد کارکرد آشکار و کارکرد پنهان بر می گردد:

الف- کارکرد آشکار: به عملکردهایی با نتایج و پیامدهایی نیتمند، پیش بینی پذیر و برنامه ریزی شده اطلاق می شود. ب- کارکرد پنهان: به عملکردهایی با نتایج و پیامدهایی غیرنیتمند، پیش بینی ناپذیر و برنامه ریزی نشده اطلاق می شود. به عنوان نمونه جابجایی مسافران و کاهش و کنترل ترافیک به عنوان کارکرد آشکار احداث متروی تهران بوده است. ولی رواج دستفروشی در داخل واگن های قطارها به عنوان کارکرد پنهان (غیرنیتمند، پیش بینی ناپذیر) احداث مترو قلمداد می شوند. جریمه کردن به منظور متنبه شدن رانندگانی که قوانین و مقررات راهنمایی را رعایت نمی کنند؛ به عنوان کارکرد آشکار مطرح است. ولی بعدها اگر آن جریمه ها صرف تجهیزات ناوگان پلیس شود؛ کارکرد پنهان فرایند جریمه کردن می باشد.



درس خواندن و درس خواندن و کلاً فرایند آموزش به عنوان کارکرد آشکار تأسیس دانشگاه می باشد. در عین حال جذب دانشجویان در انجمن ها و گروه های مختلف دانشجویی به عنوان کارکرد پنهان تأسیس دانشگاه مطرح می باشد.

بررسی رویکرد نظری رابرت مرتن پیرامون مفهوم کارکرد و انواع آن حاکی از این است که کارکردها، عملکردها و پیامدهایی طبیعی، انسانی و اجتماعی در داخل نظام اجتماعی محسوب می شوند که برخی از آنها نیتمند، پیش بینی پذیر و برنامه ریزی شده هستند که تحت عنوان کارکرد آشکار مطرح می باشند و برخی از آنها غیرنیتمند، پیش بینی ناپذیر و برنامه ریزی نشده قلمداد می شوند که یا مثبت هستند که در زمره کارکرد پنهان معرفی می شوند و یا کژکارکرد (کارکرد منفی) تلقی می شوند که برای سیستم مضر می باشند. به عنوان نمونه، صرف هزینه های ناشی از جریمه رانندگان متخاطی برای تجهیز ناوگان پلیس از دید مرتن کارکرد پنهان است (یعنی پیامدهای غیرنیتمند، پیش بینی ناپذیر و برنامه ریزی نشده مثبت). ولی رواج برده داری در جنوب آمریکا علاوه بر کارکرد مثبت که افزایش بازده اقتصادی را به همراه داشت؛ دارای پیامدهای پیش بینی ناپذیر منفی یا کژکارکرد نیز بوده است؛ چراکه تبعیض نژادی (در اثر ایجاد افزایش منزلت اجتماعی برای سفید پوستان) و نیز دیر متحول شدن (دیر صنعتی شدن) جنوب آمریکا را به دنبال داشته است. بنابراین رویکرد نظری رابرت مرتن در مورد کارکردها و انواع آن را می توان به شکل زیر نشان داد:



**ساختار اجتماعی و بی هنجاری اجتماعی (بی سازمانی اجتماعی)**

رابرت مرتن^۱ نیز همچون دورکیم سعی کرد تا با استفاده از مفهوم « آنومی » به تحلیل چگونگی گسستگی عدم ارتباط بین فرد و ساخت اجتماعی بپردازد. اندیشه رابرت مرتون مانند دورکیم، فرد گرایی مدرن را دارای دو جنبه مثبت و منفی می دانست و می کوشید خصالت دو گانه آنرا تحلیل کند. جنبه های منفی فرد گرایی در مطالعات مرتن درباره کج روی مطرح شده و برحسب درک او از فشار اجتماعی بیان گردیده است. مرتن در بوجود آوردن نظریه ای درباره فشار اجتماعی کوشید مطالعاتش را بر پایه کارهای دورکیم درباره آنومی یا بی هنجاری قرار دهد و آنرا گسترش دهد و به صورت نظریه ای کلی درباره کج روی در آورد. بنابراین، او آن بخش از مطالعات دورکیم را که بر جنبه ناخوشایند فردگرایی مدرن متمرکز گردیده بود گسترش داد. رویکرد نظری مرتن از این نظر با اندیشه دورکیم تفاوت دارد که اساساً از دیدگاه جامعه شناسی خرد به فردگرایی توجه می کند، در حالیکه دیدگاه جامعه شناسی کلان همواره مهمترین جایگاه را در کارهای دورکیم دارد. به بیان دیگر، مرتن اساساً به قلمرو روان شناسی اجتماعی توجه نشان می دهد. اما نظریه او جامعه شناختی است نه روان شناختی، چرا که او منبع آنومی را در نظام اجتماعی می بیند نه در افرادی که دچار بی هنجاری شدند. مرتون همه صور اختلالات رفتاری از قبیل انحراف، نابهنجاری و را نه به عنوان یک مسأله آسیب روانی^۲ و نه به عنوان یک مسأله خاص فردی می داند، بلکه آنها را به عنوان یک مسأله اجتماعی^۳ که برخاسته از ساخت اجتماعی^۴ است؛ در نظر می گیرد. به عقیده مرتن همان گونه که

^۱ - Robert Merton^۲ - Psycho pathological^۳ - Social Problem^۴ - Social Structure



رفتار تطابق گرایانه و سازگارانه اجتماعی از ساخت اجتماعی نشأت می گیرد، رفتار ناسازگارانه و منحرف نیز محصولی از ساخت اجتماعی است. به بیان دقیقتر مرتن آنومی را یک متغیر وابسته می داند که از سوی ساختارهای جامعه خصوصاً ساختار فرهنگی ایجاد می شود، در واقع مرتن فرهنگ را در هر نظام اجتماعی مهمترین ساختار اجتماعی در نظر می گیرد و آن را علت رفتارهای آدمی تلقی می کند. مرتن فرهنگ هر جامعه را متشکل از سه جزء می داند که عبارتند از: ۱- اهداف فرهنگی^۱ ۲- وسایل و ابزار فرهنگی^۲ و ۳- قواعد و هنجارها؛ که حاکم بر انتخاب اهداف و وسایل حصول به آن اهداف می باشند. از دید مرتن اهداف فرهنگی، مجموعه انتظارات گروه یا جامعه از اعضاء می باشد. به بیان دیگر هر فرهنگی یکسری هدف هایی را مهم تلقی کرده و از اعضای خود می خواهد که طرح های اجتماعی خود را بر اساس آن هدفهایی پی ریزی کنند که در آن انتظارات اجتماعی درج شده است. همچنین از دید مرتن هر فرهنگی ابزار و وسایل و مسیرهایی را تعریف و تعیین می کند و در اختیار اعضاء قرار می دهد تا بواسطه آن خود را به اهداف فرهنگی برسانند، لذا حصول به اهداف فرهنگی را این وسایل و ابزارها در اختیار فرد می گذارند. قواعد و هنجارها نیز ناظر و حاکم بر انتخاب اهداف فرهنگی و وسایل فرهنگی می باشند. بعد از آن مرتن استدلال می کند که اگر افراد جامعه به این اهداف و وسایل حصول به آن گردن نهند، مشکلی پیش نخواهد آمد. ولی اگر افراد خلاف آن رفتار کنند بگونه ای که میان اهداف فرهنگی، وسایل فرهنگی و روابط میان آنها ناهمسازی بوجود آید، شرایطی بوجود می آید که «آنومی» نامیده می شود. بنابراین از دید مرتن آنومی یا بی هنجاری معلول روابط و مناسبات میان سه جزء اهداف

^۱ - Cultural Goals

^۲ - Cultural Means



فرهنگی، وسایل فرهنگی و قواعد است، البته مجموعاً نه بطور جداگانه یعنی شرایط آنومیک به تنهایی از هیچ یک از این عوامل (هدف، وسیله و قواعد) بر نمی خیزد بلکه از روابط خاص میان هر سه آنها پدید می آید. مرتن بر پایه واکنش های گوناگون افراد به اهداف و وسایل فرهنگی پنج نوع آرمانی ساخت که جزء اول که همونوگرا نامیده می شود، چهار نوع دیگر نابهنجار محسوب می شوند. این پنج نوع آرمانی عبارتند از:

۱- سازگاری، همنوایی، تطابق: این حالت نشانگر وضعیت فرهنگ شکل یافته ای است که شرایط آنومیک در آن مشاهده نمی شود و همنوایی و سازگازی مطلوب بین اهداف فرهنگی و وسایل نهادی شده جهت نیل بدان موجود است؛ یعنی کنشگران اجتماعی هم اهداف فرهنگی نهادینه شده از سوی نظام اجتماعی را قبول دارند و هم وسایل فرهنگی نهادینه شده از سوی نظام اجتماعی. مانند کسی که از راه مشروع به موقعیت اجتماعی و یا ثروت دست می یابد.

۲- مناسک گرایی، سنت گرایی و شعائر گرایی: در این حالت فرد اهداف فرهنگی را نپذیرفته ولی معهدا به عللی اسباب نیل بدانها را پذیرا است. به عقیده مرتن مهمترین علت شاید حفظ صورت ظاهر و رهانندن خود از خطرات و ناکامیهایی باشد که پی آمد بی اعتنائی به ارزشها و اهداف فرهنگی نهادینه شده از سوی نظام اجتماعی است؛ مثل تن دادن به برخی از آداب و رسوم که شخص قلباً به آن اعتقادی ندارد ولی چون شماتت جامعه را در پی دارد به آن تن در می دهد.

۳- بدعت و نوآوری: در این حالت فرد نه در اهداف بلکه در وسایل نیل بدانها با فرهنگ جامعه در تضاد است. در چنین حالتی فرد ممکن است طرق و وسایل جدیدی را جهت نیل به اهداف فرهنگی مقرر در



نظر گیرد که از نظر سیستم می تواند مشروع باشد. به نظر مرتن این حالت از تطابق و انتخاب در جوامعی که بیش از حد بر اهداف فرهنگی تأکید دارند ولی اسباب نیل به این اهداف برای بخشی از جامعه مهیا نیست غالباً منجر به رفتار منحرف می گردد. مثل کسب ثروت و یا موقعیت اجتماعی از راه نامشروع مثل اختلاس و فساد اداری.

۴- واگرایی، عقب نشینی، انزواگرایی: در چنین حالتی فرد توأمأ اهداف و وسایل نهادی شده جهت نیل بدان اهداف را طرد و انکار کرده و در واقع از سیستم اجتماعی و فرهنگی جامعه خود را کنار کشیده است. چنین حالتی به نظر مرتن غالباً در بین معتادین به مواد مخدر، روانی ها، انفعالی ها و مطرودین جامعه بیشتر به چشم می خورد.

۵- انقلابی، طغیان و شورش: در این حالت فرد اهداف و وسایل فرهنگی نهادی شده را به طور کامل رد کرده و اهداف و وسایل جدید را جایگزین می کند. انقلابیون و بیگانگان اجتماعی و سیاسی در این قسم جی می گیرند.

جدول ۱؛ حالات مختلف تطابق با توجه به اهداف و وسایل فرهنگی نهادی شده را نشان می دهد:

جدول ۱؛ حالات مختلف تطابق با توجه به اهداف فرهنگی و وسایل نهادی شده

حالت های تطابق و انتخاب	اهداف فرهنگی	وسایل فرهنگی تأیید شده اجتماعی
سازگاری، همنوایی، تطابق	می پذیرند (+)	می پذیرند (+)
بدعت و نوآوری	می پذیرد (+)	نمی پذیرند (-)
سنت گرایی، شعائرگرایی	نمی پذیرند (-)	می پذیرند (+)
عقب نشینی، انزوا گرایی	نمی پذیرند (-)	نمی پذیرند (-)
طغیان و شورش	نمی پذیرد، جانشین می شوند (+)	نمی پذیرد، جانشین می شوند (+)



همانگونه که جدول فوق نیز به خوبی نشان می دهد؛ جزء مورد اول باقی موارد از دید رابرت مرتن در زمره گروه های نابهنجار اجتماعی تلقی می شوند.

فهرست منابع

- ریتزر، جورج (۱۳۸۴)؛ نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر، مترجم: محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی، چاپ هشتم.
- توسلی، غلامعباس (۱۳۷۴)؛ نظریه های جامعه شناسی، تهران، انتشارات سمت، چاپ اول.
- کیویتسو، پیترو (۱۳۸۳)؛ اندیشه های بنیادی در جامعه شناسی، مترجم: منوچهر صبوری، تهران، انتشارات نی، چاپ اول.
- کرایب، یان (۱۳۷۸)؛ نظریه اجتماعی مدرن، مترجم: عباس مخبر، تهران، انتشارات آگه، چاپ اول.
- محسنی تبریزی، علیرضا (۱۳۷۰)؛ بیگانگی، نامه علوم اجتماعی، تهران، دانشگاه تهران، دانشکده علوم اجتماعی، شماره دوم. صص ۷۳-۲۵.
- محسنی تبریزی، علیرضا (۱۳۸۳)؛ وندالیسم، تهران، انتشارات آن، چاپ اول.